اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين.

عرض شد راجع به اين مسأله تقطيع که در کتب اهل سنت هست، غالباً نوشتند يعنی که نوشتند البته معنای حجيت هم هست غالباً به خاطر تبويب نوشتند که تقطيع شده گاهی هم خب طبيعتاً حجيت به خاطر معارض بودن با روايات ديگر عرض شد که ما چون در ميان اصحاب ما از همان اوائل کتاب و نوشته­ها مطرح بود گاهی تقطيع به همان اصطلاحی که بنده اسم گذاشتم تقطيع در، تقطيع فهرستی در خود کتاب بود و اينها را نبايد به حساب تقطيع مصطلحی که در کتب اهل سنت است، آورد فرض کنيد مثلاً حالا مثال بارزش همين نهج البلاغه قسمت سومش کلمات قصار اميرالمؤمنين است حالا فرض کنيد کتاب مثل وسائل بيايد از اين کلمات پنج­تا کلام امير را پشت سرهم نقل کند، فرض کنيد وافی بيايد دوتايش را نقل کند نمی­گويند اين تقطيع کرده مثلاً بگوييم وافی دو قسمت نقل کرده، وسائل پنج­تاست پس اين تقطيع کرده جمعش بکنيم برسانيمش به آن، نه اين پنج­تا کلمه مستقل است ايشان پنج­تايش را آورد آن آقا دوتايش را آورده، اين اصطلاحاً تقطيع مصطلح نيست، بله اين به اصطلاح در ميان کتب خيلی متعارف است ممکن است مثلاً فرض کنيم در اسفار من باب مثال يا کتاب ديگر فرض کنيد در صفحه فلانش پنج سطر نوشته بعد می­گوييم آقا در جای ديگر مخالف اين دارد اين رسم هست اگر پنج سطر آورد تقطيع کتاب نيست، اين اين قسمت کتاب را آورد، اگر هم مخالف باشد می­گويند آقا جای ديگر کتاب مخالف هست، اين حساب می­شود و الا تقطيع نيست، در اين مثال همين روايت جناب آقای زراره و محمد ابن مسلم را عرض کردم، خب دقت کن حالا يکی دوتا نکته هم راجع به اين جهت اضافه کنيد، اولاً من در خلال بحث­ها چند دفعه عرض کردم که اين روايت را صدوق دارد به عنوان روی، روی عن زراره و محمد ابن مسلم که ظاهراً از کتاب حريز باشد هيچ در حديث اشاره­ای به اسم حريز نيست اين حالا عرض کردم آن

11: 2

توضيح

عرض کرديم دو احتمال اصولاً در مثل اين موارد هست احتمالاً چهارتاست موارد کلی رُوی در کتاب صدوق، دقيقاً در مثل اين­جاها دوتاست چون من اشاره کردم، يک توضيحی بدهم يکی اين­که احتمال داديم از نسخه مشهور نبوده اين روايت در نسخه مشهور نبوده، يکی اين­که احتمال بدهيم در نسخه مشهور هم بوده ايشان قبول نکرده نياورده نه اين­که حالا ايشان يا قبول نکرده مثلاً مشايخ قبول نکردند يا خود ايشان قبول نکرده و در نسخه مشهور هم بوده پس اين دوتا احتمال است، يک احتمال در نسخه مشهور نبوده طبعاً تأثيرش در حجيت خيلی فرق می­کند اين­که در نسخه مشهور نباشد شبهه در حجيت نسخه می­شود، اما اگر در نسخه مشهور بوده و مشايخ قبول نکردند آن وقت بايد بگوييم به قرائن و خصوصيات و شواهدی در اختيارشان بوده که مشايخ قبول نکردند و شيخ صدوق هم اشاره­ای به اين جهت دارد، چون يک بحثی هست که مطالبی را که گاهی بنده عرض می­کنم به عنوان فهرستی می­گويند اين­ها بيشتر جنبه حدس دارد اين دوتا هردو شاهد می­خواهد و ما هم آن شب اشاره کرديم ليکن چون ترسيدم واضح نباشد توضيح اين بحث اما اين­که اولاً اين از کتاب حريز است شاهد مهمش بر اين مطلب يکی اين­که مرحوم عياشی دارد روی حريز عن زراره اسم حريز را برده، همين حديث را آورده از اولش دوم اين­که مرحوم شيخ طوسی رحمه الله چون پنج قسمتش کرده قسمت دوم، قلنا له عن زراره قال قلنا له کسی در سفر چهار رکعت نماز بخواند اين را شيخ طوسی بعينها آورده اين قسمت دوم روايت جناب آقای صدوق است قسمت اول را نياورده اما دوم را آورده،

س: آن هم از حريز آورده

ج: ايشان هم تصريح می­کند ابن ابی نجران عن حريز عن زراره عن محمد ابن مسلم تصريح دارد ديگر، يعنی بحث اين ندارد و نسخه ابن ابی نجران نمی­خواهيم بگوييم نسخه شاذ حالا آن شب ايشان يک مقدار خواند گفتند هست من بايد ديگر حالا غالباً ديگر بی­حال هستيم من آنچه که صحبت می­کنم غالباً رو حافظه هست باز نگاه بکنم ببينم واقعاً ابن ابی نجران مقدار معتنابهی از حريز نقل کرده، مثلاً در کافی چندتا حديث داريم از ابن ابی­نجران عن حريز و اين­جا ايشان از نسخه نوادر المصنفين محمد ابن علی ابن محبوب آورده که ظاهراً روايات نوادر است پس به اين قرينه که بخش دوم بعينه در يک نسخه حالا نمی­گويم شاذ، الآن حکم به شذوذ نسخه نمی­کنم اما می­توانم بگويم مشهور نيست مشهور همان ابراهيم ابن هاشم است، علی ابن ابراهيم عن ابيه عن حماد، اين نسخه مشهور است پس يک احتمال اين است که مرحوم صدوق اين پنج قسمت را از کتاب نوادر المصنفين آورده و نوادر المصنفين چون متعرض نوادر شده، بايد مشايخ آن احاديث را تقويت بکنند اگر تقويت نمی­کردند بهش عمل نمی­کردند، چه حالا مشايخ به اين حديث عمل نکردند تقويت نکردند ليکن صدوق آورده پس بنابراين مصدر خوب دقت کنيد به لحاظ رجالی سند صحيح است چون محمد ابن علی ابن محبوب ثقه است و احمد اشعری ثقه است بعد ابن ابی نجران هکذا، پس به لحاظ رجالی مشکل ندارد، مشکلی که هست به لحاظ فهرستی و نسخه­ای کتاب حريز اگر اين روايت را معيار قرار بدهيم، نسخه غير مشهور است از نسخه نمی­گويم شاذ، غير مشهور است پس اين احتمال اول.

از آن طرف بخش پنجم را مرحوم کلينی آورده البته با اين اختلاف که فقط زراره اسمش هست بعينه بخش پنجم کتاب صدوق است بعينها يک کلمه فافطر و قصر، افطر دارد يا قصر دارد دوتا را ندارد يکی را دارد، و عين همان است آنجا هم از ابراهيم ابن هاشم عن حريز عن زراره عن ابی جعفر پس روشن، اين نسخه مشهور است پس اگر بخش پنجم را نگاه کنيم نسخه مشهور است، شيخ طوسی هم از اين نسخه نقل کرده، از نسخه کلينی نقل کرده، اگر بخش دوم را نگاه کنيم از کتاب ابن ابی نجران است که نسخه مشهور نيست و لذا ما عرض کرديم مرحوم و شواهد هم کاملاً حاکی است که کتاب حريز است ديگر مرحوم عياشی هم نقل کرده شيخ طوسی هم نقل کرده کلينی هم نقل کاملاً واضح است که کتاب حريز است فقط دوتا احتمال می­ماند يکی اين­که از نسخه مشهور نبوده، اين احتمال به نقلی که مرحوم شيخ طوسی کرده، يکی اين­که از نسخه مشهور بوده مشايخ قبول نکردند، به قرينه نقل مرحوم کلينی، و لیکن علی کل حال خود صدوق قبول داشته لذا تعبير به روی کرده، يعنی روی صدوق در اين­جا نه به معنی تضعيف حديث است اشاره است به اين­که مشايخ اين را قبول نداشتند ليکن من قبول دارم يا در نسخه مشهور نيست البته عرض کردم ذيلش که در نسخه مشهور البته در ذيل نسخه مشهور از زراره است در سند، جز زراره و محمد ابن مسلم يک کلمه هم در متن با هم اختلاف دارند پس اين راجع به اين قسمت حديث، که حديث از کتاب آيا ايشان کتاب حريز پنج قسمت بوده احتمال دارد يا در نوادر مصنفين پنج قسمت، قدر متقينش اين است که در کتاب نوادر پنج قسمت، اگر اين از نوادر گرفته باشد،

س: ظاهراً ابن ابی، عن حريز کلاً در فقيه نداريم هرچه می­گويند در تهذيب است، سه­تا

ج: بيشتر می­گفت اين هم صد و بيست و دوتا يک چيزی سنگينی می­گفت گفتم من هم نظرم اين است که شاذ است

س: نه آن را دوباره اصلاح کردند آن شب که گفتند معلوم شد در محاسبه­شان يک جور ديگری حساب کردند،

س: آن سندها را محاسبه می­کردند که مشيخه

ج: با مشيخه

س: با مشيخه حساب کرده

ج: اما احتمال دارد از نسخه ابن بی نجران باشد از نوادر المصنفين،

س: در کافی اصلاً الآن و مباشراً چيزی با عناوين مختلف ابن ابی نجران، عبدالرحمن ابن ابی نجران، همه

س: نجران با فاصله زدی؟

س: بله اصلاً خود

32: 8

زدم، بعد با آن ور هم با هر عنوان از حريز مباشراً ندارد،

ج: حالا اگر ضبط شده ديشب، ضبط شده ديشب، من ديشب عرض کردم شب گذشته که نادر است به نظر من، الآن معلوم شد شاذ است حالا ديگر می­گوييم شاذ، تا حالا می­گفتيم نمی­توانيم بگوييم مشهور است حالا معلوم شد شاذ است و واضح هم هست به نظر ما به نظر ما می­آيد که در کتاب نوادر المصنفين بوده که قمی­ها، مرحوم کلينی که اصلاً ازش نقل نمی­کند، مرحوم ابن الوليد هم خيلی محدود ازش نقل می­کند و ظواهر نشان می­دهد که اين حديث با اين قسمت اين طور است آن وقت نکته،

س: ببخشيد فقط در کافی از چيز دارد از حماد را دارد، ابن ابی نجران عن حماد ابن عيسی دارد

ج: اين­جا هم عن حماد است خب، مستقيم عن حريز نيست

س: شما می­گوييد مستقيم از حريز را

ج: نه نه اين­جا هم عن حماد است، ابن ابی نجران لذا گفتيم

س: نه در کافی، در کافی بيشترين نقل­های ابن ابی نجران کلاً در کافی دويست و چهل و هشت­تا نقل دارد صد و ده­تايش از عاصم است، هفده­تايش از عبدالله ابن سنان است، شانزده­تايش مصلی ابن وليد، دوازده­تا صفوان، هفت­تا مفضل ابن صالح می­آيد تا اين­که می­رسد به حماد ابن عثمان،

ج: حماد اين­جا عيسی است عثمان نيست

س: نه حماد ابن عثمان سه­تاست،

ج: حماد ابن عثمان عن حلبی نقل می­کند

س: حماد ابن عيسی هم دوتا

ج: من گفتم نادر است، نه حريز هيچی نه ولش کن، عن حماد اين­جا

س: اما عرضم اين است که از اين دوتا که از حماد ابن عيسی است اولش عن حماد عن ابی سفاتيج عن ابی­عبدالله است دومش عن حريز است،

ج: يکی شد

س: يعنی يکدانه است اين­که به حريز برسد اما مباشراً کلاً ندارد

ج: واضح است نسخه شاذ است عرض کردم من ديشب، لذا امشب احتياط کردم چون خودم مراجعه نکردم، احتياط کردم گفتم مشهور نيست نسخه شاذ است بلا اشکال نسخه شاذ است و ما نسخه ديگر هم داريم مثلاً حسين ابن سعيد عن حماد آن هم شاذ است آن هم نسخه مشهور نيست، اما هست شيخ طوسی دارد از اين نسخه نقل می­کند، اما آقايون ديگر نقل نمی­کند به هر حال پس تا اين­جای کار قصه اين شد حالا از اين پنج قسمتی که ما نسبت به کتاب اين روايت در فقيه چون يک نکته­ای که بازهم آخرش بايد به متن برگردد،

س: ببخشيد يعنی ابی نجران عن حماد عن حريز در تهذيب زياد است بله،

ج: ابن ابی نجران

س: بله

ج: خب قبل از ابن ابی نجران که است؟ سند را می­شود بقيه­اش را در بياوريد،

س: در يک سندش اخبرنی شيخ ايده الله عن ابی القاسم جعفر ابن محمد عن ابيه عن سعد ابن عبدالله عن احمد ابن محمد عن ابن ابی نجران

ج: يادم آمد يک مقدارش را هم سعد نقل می­کن که کتاب الرحمه باشد و کراراً عرض کرديم ما اصلاً هميشه هر روايتی از سعد ببينم اول توش

25: 11

می­کند ايشان هم روايت غير طبيعی زياد دارد يعنی غير روايت حالا من چون نمی­خواهم اين نکته را شرح کامل بدهم، يک روايت ديگر هم داريم سعد دارد سعد هم مشکل دارد مرحوم کلينی در کتاب اصول يک مقداری از سهل که استادش است نقل می­کند در کتاب فروع اصلاً از سعد نقل نمی­کند عرض کردم آقای خويي در معجم نوشتند چهار مورد از سعد اين اشتباه شده چون خود ايشان تخريج نکردند در کافی هست اين چهارتا در کروشه است نوشته فی النسخة الصفوانی، در کتاب زکات هم هست يک جايي معينی اين چهارتا حديث هم مال کافی نيست در يک نسخه­ای از کافی آمده در کل کافی نيست ليکن مرحوم شيخ صدوق نسبتاً بيشتر از سعد نقل می­کند، عرض کردم تا آنجايي که من ديدم در مشيخه حدود صد و صد و ده­تا از سعد نقل می­کند، يعنی يک چهارم مشيخه از سعد است از طريقی که در مشيخه و بعضی از روايات را الآن مرحوم شيخ طوسی از سعد نقل می­کند که حتی صدوق هم نقل نکرده، با اين­که صدوق از استادش ابن الوليد کتاب سعد را شنيده و او هم مناقشاتی داشته، مناقشات او را ثبت کرده، غرضم اين نکته ديگر هم همين شذوذ مال سعد هم هست، مضافاً اين سند حالا به اصطلاح رجالی اين مشکل دارد چون پسر ابن الوليد درش هست توثيق ندارد، مگر به همان توثيق

47: 12

سندی که الآن ايشان خواند، شيخ مفيد عن احمد ابن محمد اين احمد مراد پسر ابن الوليد است عن ابيه يعنی ابن الوليد عن سعد اين هم شرح رجالی اين سند که از محل بحث ما فعلاً خارج است ليکن به عنوان حاشيه به اصطلاح، حالا اگر سندهای ديگر هم بخوانيم تندتند می­توانم اوضاع سندش را بگويم به هر حال اين نکته الآن پيش ما کاملاً واضح است که نسخه نسخه شاذ است، حالا يک نکته ديگری که در اين­جا چون آن روايت تمام بشود باز برسيم به يک روايت ديگری که آن هم محل اشکال است آن نکته اين است که مرحوم شيخ صدوق هر پنج قسمت را نقل کرده، قبل از شيخ صدوق مرحوم کلينی کلينی قسمت پنجم را فقط نقل کرده قسمت اولش راجع به اين­که اين روايت در نماز سفر است در صلات مسافر است، که آن را کلينی در صلات خوف آورد، قسمت دومش اگر چهار رکعت بخواند کلينی آورده که در وقت و خارج وقت علم و جهل را نگفته، قسمت سومش که تقصير فی السفر کذا اينها را نگفته، چهارمش هم همين پنجمش اين­که پيغمبر رسيدند به آنجا ذواب يا آن يکی ديگر و نماز را سماهم عصات پنج قسمت از اين پنج قسمت کلينی يکش را آورده، پنجم را درست هم هست مشکل ندارد مرحوم شيخ صدوق هر پنج­تا را آورده به عنوان روی هم آورده، مرحوم شيخ طوسی پنجمی را از کافی آورده، که کافی نقل کرده دومی را هم از يک مصدری آورده همين ابن ابی نجران و از کتاب به اصطلاح خود ايشان نوادر المصنفين دوم را هم آورده، کلينی دوم را نياورده، آن وقت مرحوم شيخ طوسی که دوم را آورده با آنچه که شيخ کلينی آورده، مرحوم شيخ طوسی دقت کنيد که وقت و خارج وقت را با همديگر جمع کرده الجمع مهما امکن، ظاهرش اين است که شيخ طوسی حديث را در صلات خوف می­داند، آيه مبارکه چون آن قسمت اول اين­که صلات مسافر است صلات سفر است مرحوم کلينی هم قبول نکرده، در صلات سفر باشد شيخ طوسی، گفته خب قبول می­کنيم روايت وارد شده که اگر عالم باشد عالم حالا آن قرئت بود حالا می­گوييم عالم و غير عالم، حالا انسان ببينيد وقت اين­که توضيح می­دهم هدفم اين است که راه باز کنيم برای نقادی راه باز کنيم برای اختيار، در اين­جا با کدام يکی می­شود کنار آمد، يعنی قبول، کار شيخ طوسی يک مقدار عجيب است، کار شيخ طوسی،

س: جمعش يا منعش

ج: جمعش که اعجب است کارش هم عجيب است، ايشان خيال کرده اين يک روايتی است لذا هم فقط روايت دوم را آورده، آن پنجم را هم با کلينی آورده از صدوق نقل نکرده، اين دوم را هم از صدوق نقل نکرده ايشان، از کتاب نوادر المصنفين محمد ابن علی ابن محبوب نقل کرده، ليکن من فکر می­کنم حق با شيخ کلينی باشد، يعنی به عبارت اخری مرحومی، اين بحث متن دقت دارد، مرحوم شيخ طوسی اين قسمت را با آن روايتی که می­گويد وقت و خارج وقت که از کتاب صفوان معارض ديده جمع کرده بين اين دوتا، من فکر می­کنم اشکال مرحوم کلينی اين باشد شيخ طوسی خيال کرده اين قسمت جداست ربطی به قسمت اول ندارد چون اين قسمت جداست حالا ما قسمت اول را قبول نداريم، دومی را قبول داريم، قسمت اول اين است که آيه مبارکه در صلات سفر خوب اين را قبول نمی­کنيم، اما عجيب اين است که شيخ طوسی چطور غفلت کرده نمی­دانم حالا چه کار کرده، اين قسمت دومی دارد اذا اتم فی السفر امام می­گويد ان کان قرئت عليه آية التقصير و فسرت له، اين را توجه و فسرت چون بحث متن، فسرت يعنی چه؟ چون ظاهر آيه که خوف است فسرت يعنی در صلات سفر است ديگر، در قسمت اول که می­گويد در صلات سفر که قبول نکردی، چطور ملتفت نشدی اين قسمت دوم مبتنی است بر قسمت اول، دقت کرديد ظاهر آيه که خوف است با تفسير به صلات سفر شما زديد،

س: چون دوتا روايت می­دانسته نه يکی

ج: خب دوتا باشد نه يکی اين مبتنی است بر آن فسرت هست آخر، فسرت يعنی چه؟ يعنی که آيه در صلات سفر است،

س: جدا جدا نگاه می­کرده

ج: جدا جدا نگاه کرده اما، مثل اين­که شما از دو جای کتاب فرض کنيم ملاصدرا نقل بکنيد ليکن خب اين مبنی را حساب می­کنيد نمی­خواهم بگويم تقطيع روايي است که اهل سنت می­گويند حالا شيخ طوسی توجه نکردند، فسرت را، چون می­دانيد من عرض کردم مرحوم شيخ انصاری هم فسرت را قبول نمی­کند بعد می­گويد در بعضی از نسخ هست و فسرت چون می­خواهد به اصالة الظهور ظواهر کتاب عمل بکند، حالا اين مطلبی است معلوم می­شود شيخ انصاری با يک فطرت فقهای خودش به اين نتيجه رسيده اين تصور شيخ انصاری که آيه ظهور در حجيت ظواهر خب معلوم است با فسرت، می­گويد اين فسرت در بعضی از نسخ، عرض کردم در جميع از نسخ فسرت هست هيچ نسخه­ای نداريم که فسرت درش نباشد، در جميع نسخ، هم در صدوق هست که مستقل است هم در کتاب شيخ طوسی هست نسخ اوليه، اين فسرت وجود دارد، پس بنابراين حق با کلينی است، شما اگر اولی را قبول نکرديد دومی هم بر او مبتنی است روشن شد چه می­خواهم؟ اگر اين فسرت نبود ممکن بود، حالا ايشان شايد فسرت را به معنای علم گرفته اين خلاف ظاهر است ظاهر حديث که اين نيست قرئت عليه آية التقصير، فسرت يعنی چه؟ يعنی اين آيه مبارکه در خوف، صلات مسافر است، دقت کرديد اين بايد گفته بشود از آن ور هم شواهد نشان می­دهد که ظاهراً مرحوم شيخ صدوق استادش اين حديث را قبول نکرده، چون عرض کردم ما تمام اينها را با شواهد بايد بگوييم ما عرض کرديم به طور کلی کاملاً واضح است که شيخ صدوق متأثر به استادش ابن الوليد است ابن الوليد ظاهراً اين را قبول نداشته، چرا؟ چون اين حالا ببينيد اين اگر اشاره­ای می­کرد مرحوم آقای بروجردی خيلی خوب بود که اين اشاره متأسفانه نيامده در همين کتاب جامع الاحاديث در باب يک صلات الخوف خوب دقت بکنيد، در اين باب يک ببينيد، در تهذيب آمده اين جور، سعد يعنی سعد که عرض کردم سعد مشکل دارد، عن احمد که احمد اشعری است عن علی ابن حديد که مشکل دارد و عبدالرحمن ابن ابی نجران، که الآن اسمش آمد عن حماد عن حريز، من تا حالا نمی­دانستم نسخه­ای هم از علی ابن حديد باشد از کتاب حماد، عن زراره فقط اين­جا قال سئلت اباجعفر عن صلاة الخوف و صلاة السفر تقصران جميعاً قال نعم، و صلاة الخوف احق ان تقصر من صلاة السفر ليس فيه خوف، اين يک روايت حريز، که صلات سفر و صلات خوف تقصران درست شد، بعد مرحوم شيخ صدوق نوشته روی زراره عن ابی جعفر، عرض کرديم هر وقت گفت روی زراره از کتاب حريز است اين مشيخه­اش هست پس کاملاً واضح است که اين روايت هم در کتاب حريز بوده که صلاة الخوف قال قلت له قال نعم، بعد هم روينا عن جعفر، در کتاب دعائم هم آمده ليکن از آن طرف در کتاب کافی اين طور آمده علی ابن ابراهيم عن ابيه و احمد ابن ادريس اين احمد ابن ادريس را به صورت رفع بخوانيد علی ابن ابراهيمَ عن ابيه، و احمد ابن ادريس عطف است بر علی، و محمد ابن يحيي اين هم عطف است بر علی، عن احمد ابن محمد، ظاهراً اين نسخه

س: سه نفرشان از احمد

ج: ابيه يعنی ابراهيم ابن هاشم،

س: بله

ج: و احمد ابن ادريس ابوعلی اشعری و محمد ابن يحيي سه­تا دوتايشان که از مشايخ هستند يکی­شان ابراهيم ابن هاشم محل کلام است جميعاً عن احمد ابن محمد روايات احمد ابن محمد از حريز کم است اين هم هست عن حماد عن حريز، روشن شد عن ابی عبدالله خود روايت حريز عن ابی عبدالله محل اشکال است، چون گفتند

16: 22

و عجيب اين است که اين­جا در روايت، در روايتی که اين­جا داريم، در اين روايت در حاشيه­اش نوشته در کتاب وسائل دارد حريز عن زراره عن ابی عبدالله ليکن در کتاب کافی و در کتاب تهذيب موجود عن حريز عن ابی­عبدالله فی قول الله عز و جل فليس عليکم جناح ان تقصر من الصلاة همان آيه­ای را که آن­جا خوانديم اين خفتم ان يفتنکم الذين کفروا قال فی الرکعتين تنقص منهما واحد، اين نسخه­ای و عجيب است که کلينی نمی­دانم واقعاً خيلی دقت است کلينی نمی­خواهد تأکيد بکند در نسخه مشهور کتاب حريز اين است، در نسخه مشهور کتاب حريز اين است چون در آن نسخه که مرحوم صدوق آورد گفت روی عن زراره و محمد ابن مسلم، آيه مبارکه را در صلات سفر زد دقت کنيد در اين­جا دارد قال فی الرکعتين تنقص منهما واحده يعنی به خوف زده، ليکن خوف و سفر دقت کرديد ملتفت شديد،

س: از کجا معلوم و السفر

ج: در رکعتين

س: رکعتين

ج: يعنی چهار رکعت می­شود دو رکعت، دو رکعت می­شود يک رکعت،

س: در سفر که اين جوری نيست که

ج: چرا ديگر چهار رکعتی دو رکعت می­شود

س: دو رکعت که يک رکعت

ج: بعد در خوف يک رکعت می­شود اين يک قولی بوده حالا دقت کنيد اين نسخه را کلينی خيلی عجيب است از سه­تا نسخه نقل می­کند يکی محمد ابن يحيي، يکی احمد ابن ادريس يکی هم ابراهيم ابن هاشم، آن دوتا نقل کردند از احمد ابن محمد اشعری احمد همه گفتند رکعتين تنقص منهما واحده آن وقت در کتاب فقيه اين جور آمده سمعت شيخنا محمد ابن الحسن يقول رويت انه سئل الصادق عن قول الله عز و جل و اذا ضربتم فی، عين همان آيه­ای است که آن جاست که در صلات سفر بود فليس عليکم جناح ان تقصر من الصلاة ان خفتم ان يفتنکم الذين کفروا فقال هذا تقصير ثانی، و هو ان يرد الرجل رکعتين الی رکعة واحدة و قد رواه حريز عن ابی عبدالله،

س: خب ولی اين سفر نمی­شود خوف می­شود آخر

ج: تقصير فی تقصير از ابن عباس هم نقل شده اين تقصير فی تقصير در کتب اهل سنت، يعنی به عبارت اخری دو رکعت يک رکعت می­شود، چهار رکعت دو رکعت، تقصير اين عبارت تقصير فی تقصير قرطبی اينها دارند از ابن عباس به نظرم در تفسير طبری هم باشد با سند،

س: قبول از کجا

21: 25

يعنی اين تعبير منحصر به خوف است آخر

ج: نه نه خوف نيست

س: چرا

ج: اين می­خواهد بگويد که اين آيه در خوف و سفر معاً است

س: و سفرش را اصلاً اشاره نمی­کند،

ج: چرا ديگر، هذا و هو ان يرد، رکعتين که مال سفر است الی رکعة واحده

س: خب اين­که شد خوف

ج: خوف ليکن رکعتين­اش هم به خاطر سفر است اين آيه مبارکه راجع به خوف و سفر معاً است، نه راجع به خوف تنها، نه راجع به سفر تنها،

س: درست است بله فقط مربوط است به آنجايي که

ج: معلوم شد که حريز چند جور در کتابش آمده

س: خوف فی السفر الخوف

ج: خيلی عجيب است پس اين نکته را که من عرض کردم شيخ دقت کرديد در آن اول بحث روی گفت، اين نکته­اش اين است که مشايخش قبول نکرده يکش هم خود ابن وليد و قد سمعت شيخنا محمد ابن الحسن يقول رويت اين روايت را با همان طريق شاذ از طريق کتاب چيز آمده، يعنی دقت بکنيد در اين­جا فقط نسخه ابراهيم ابن هاشم مشهور است دو نسخه ديگر مال احمد اشعری است اگر احمد باشد، که مشهور نيست آنجا البته دارد فی رکعتين تنقص منهما واحده، آن وقت تقصير فی تقصير را دو جور معنی کردند يکی اين­که چهار رکعت دو رکعت بشود به خاطر سفر يعنی تقصير در کميت، يکی اين­که تقصير در کيفيت در خود نماز ديگر اينها نمی­خواهد بنشيند همان ايستاده کافی است، کيفيت و کميت به خاطر خوف کيفيت نماز کم می­شود دقت کرديد، اين­جا ايشان دارد رکعتين الی اين به کميت زده هردو را به کميت زده، ليکن تقصير فی تقصير را باز آن جوری هم معنی کردند يکش کيفيت مال سفر است يکش کميت، يکی کميت مال سفر، يکی کيفيت مال خوف تقصير فی التقصير و اين نشان می­دهد که بله، و لذا اين طور دارد مثلاً تفسير عياشی عن ابراهيم ابن عمر عن ابی عبدالله فرضی الله علی المقيم اربع رکعات و فرض علی المسافر رکعتين تمام اين تقصير نيست، خوب دقت کرديد چه شد؟ اين هم يک رأی ديگر آن دو رکعت تقصير نيست و فرض علی الخائف رکعة و هو قول الله عز و جل لا جناح عليکم ان تقصروا من الصلاة قال انه يقول من الرکعتين فتصير رکعة اين واضح­تر بيان کرده که اصولاً در سفر دو رکعتی تمام است اصلاً قصر نيست پس يک روايت اين هم يک مصيبتی شد اين کتاب حريز هم الآن يک مصيبتی شد که اصلاً ما نمی­دانيم چه کارش بکنيم؟

س: مصيبة فی مصيبة شد

ج: مصيبة ثانية روشن شد مرحوم صدوق يک روايتی را آورد از يک نسخه­ای که فقط مال

32: 28

سفر است مرحوم کلينی يک روايتی را آورد قال نه خوف و سفر قال سئلت اباجعفر عن صلاة الخوف و صلاة السفر تقصران جميعاً قال نعم، حالا اين تقصران جميعاً هم روشن نيست يعنی اول يک تقصير بعد تقصير دوم، قال نعم و صلاة الخوف احق ان تقصر من صلاة السفر ليس به خوف يک آيه ظاهرش اين است اين روايت را کلينی آورده، و تهذيب هم آورده يک روايت ديگر باز از حريز هست اينی که مرحوم ابن الوليد دارد رويت انه سئل الصادق عليه السلام اين را هم در کافی آورده هم از نسخه مشهور هم غير مشهور قال فی الرکعتين تنقص منهما واحده

س: که فرموديد مسأله هشتم از جامع الاحکام القرآن فقط بحث می­کند که اين دوتا فراز اذا ضربتم فی الارض به اين ربطی دارد يا ندارد؟ بعد می­گويد که الثامن قوله تعالی ان تقصروا من الصلاة بعد می­گويد که قال ابوعبيد فيها ببخشيد و اختلف العلماء فی تأويله فذهب جماعة من العلماء الی انه القصر الی اثنتين من اربع فی الخوف و غيره و حديث فلان

ج: اين همين صلات سفر، خوف قال رکعتين

س: قال آخران انما هو قصر الرکعتين الی رکعة و رکعتان فی السفر انما يتماما

س: اولی نصف است اين

ج: اين رکعة فی السفر عين عبارت اين­جاست

س: درست است اين مال قرطبی است که

س: بله برای قرطبی است

ج: عرض کردم در قرطبی من ديدم

س: بله

ج: دقت،

س: بعد ايشان می­گويد که

ج: حالا من معتقدم در جمع احاديث اگر اين روايتی که اين جور مضطرب است اشارات بگذارند ارجاع­شان بدهند حالا چون ما در بحث متن به ويراستاری هم چسپيدم اين را اين­جا اشاره نمی­کند که اين آيه گذشت و اين در صلات خوف گذشت آيه، من تا حالا از صلات سفر می­خواندم الآن از صلات خوف اين کتاب می­خوانم مضافاً به اين­که اين تعبيری که اين­جا می­گويد که رکعتين در سفر تمام بعينه در اين تفسير عياشی آمده، قال و فرض علی المسافر رکعتين تمام عين همين عبارت اهل سنت است و فرض علی الخائف رکعة و هو قول الله عز و جل لا جناح عليکم يقول من الرکعتين ان تقصروا من الصلاة يعنی من الرکعتين فتصير رکعة

س: ايشان هم خودش نقل می­کند کما قال عمر تمام غير قصر و قصرها ان تصير رکعة

ج: معلوم شد ريشه­اش در کجاست؟ به اجتهاد عمر بر می­گردد

س: و قال السدی اذا صليت فی السفر

س: چرا جميعاً گفت، نگفت کليهما

ج: کدام يکی آقا

س: همين که الآن خوانديد قبلش که گفت جميعاً

ج: سند بود در سند جميعاً بود

س: نه نه

س: سه نفر بودند

س: نه آن جميعاً نه جمعاً که در متن است، کليهما نگفت يعنی

ج: نه اين­جا جميعاً را در کافی دارد، جمعاً نوشته جميعاً

52: 31

س: جمعاً

ج: سند است نه تمام در متن است کلمه تمام عجيب اين است که جميعاً در سند کافی آمده با اين­که اين تهذيب هم از کافی گرفته کلمه جميعاً را نياورده پس خود کتاب حماد ابن عيسی عن حريز و عجيب اين است که الآن در وسائل نوشته حريز عن زراره عن ابی عبدالله ليکن در کافی و تهذيب موجود حريز عن ابی عبدالله و بعد هم مرحوم صدوق می­گويد سمعت شيخنا ابن الوليد يقول رويت انه سئل الصادق بعد می­گويد و قد رواه حريز عن ابی عبدالله حالا اين قد رواه حريز را از کلام ابن الوليد است يا از کلام صدوق است تأييد استادش می­خواهد بکند، حالا معلوم شد در کتاب حالا اين کتاب را بخواهيم ما الآن بازسازی بکنيم چه کارش هم بکنيم؟ می­دانيم

س: در صلات

53: 32

يا صلات خوف،

ج: صلات خوف بياوريم يا هردو، پس صدوق نظرش اين است که اين در صلات سفر است از کتاب حريز نقل شده از کتاب حريز نقل شده صلات خوف و سفر و از کتاب حريز نقل شده صلات خوف و سفر معاً و تقصير فی تقصير،

س: تقصير فی تقصير دلالت بر هردو جا دارد

ج: يعنی اگر در سفر بود، تقصير را اگر خوف هم بشود باز يک تقصير ديگر بشود، يعنی مجموع احتمالات در، صدوق خودش آن روايت را قبول کرده، اين معلوم شد که در نسخ ديگر حريز بوده و لذا اختيارش آن­جا برده آن اختياری که می­گويد که نکته نکته سفر است نه نکته خوف است،

س: آيه قصر در سفر اصلاً نداريم

ج: بعنوانه نه ديگر ان خفتم دارد

س: اگر هست خفتم است

ج: ان خفتم ان يفتنکم الذين کفروا

س: در ضربتم فتنه است که

ج: چرا ديگر همين است ديگر اين طور ديگر اذا ضربتم فی الارض فليس عليکم جناح ان تقصروا من الصلاة ان خفتم ان يفتنکم الذين کفروا

س: نه اصلاً جامع البيان می­گويد، خيلی­ها گفته اين خفتم چيز جديد است،

ج: اين خفتم را بعضی­ها آمدند گفتند،

س: حکم جديد است

ج: ان تقصروا من الصلاة تمام شد

س: تمام شد پس بگوييم ان خفتم،

ج: شرطش خلاف ظاهر است که

س: عرض کردم جامع البيان می­گويد اصلاً دعوی مبتنی بر اين است،

ج: بله

س: ان خفتم يک حکم جديد است کلاً جداست

ج: بله علی ای حال اين چيزی که الآن ما به اصطلاح به ويرايشش الآن گير کرديم،

س: نه آن موقع جوابش چه می­شود؟ ان خفتم

ج: ديگر جوابش حذف شده مثلاً،

س: خب خيلی ديگر خلاف ظاهر است چون پشت سرش به خصوص وقف هم آوردند گفتند وقف و صلات سفر تقصران جميعاً و انصافش من فکر الآن که الآن ما متحيريم واقعاً خود ما هم متحير هستيم که اصلاً حريز چه نوشته در کتاب حريز چه بوده اما اين روشن شد اينی که صدوق گرفته روی عن زراره و محمد ابن مسلم ظاهراً از يک نسخه شاذ از کتاب حريز است اين را می­شود فهميد و احتمالاً در آن نسخه شاذ پنج قسمت پشت سرهم آمده که ديگر روشن شد پس بنابراين الآن روشن شد که اين تقطيع تقطيع فهرستی است تقطيع روايي نيست و ای کاش خوب بود حالا که تقطيع فهرستی است آقای بروجردی لا اقل در حاشيه يا آخر يا بعد از روايت که يراجع آن روايات آنجا هم از حريز است زدند به خوف و سفر هردو،

س: عذر می­خواهم در خود

ج: يعنی روايات حريز را پشت سرهم که بياوريم اين نکته کاملاً روشن می­شود

س: در خود آيه هم شاهد داريم در آيه بعدی که اين تقصير فی تقصير چون بعد که تفصيلش را بيان می­کند می­گويد آنها بيايند

ج: بعد دو مرتبه

س: يک رکعت بخوانند و بروند

ج: و لذا احتمالاً خود مرحوم ابن الوليد اين آيه را هم خوانده اصلاً همين آيه را خوانده، يعنی می­گويد سمعت شيخنا قال رويت عن الصادق فی قول الله و اذا ضربتم فی الارض اصلاً آيه را خوانده از آيه فهميده تقصير فی تقصير، رکعتان ترجعان الی رکعة واحد، شما عبارت قرطبی نخوانديد تقصير فی تقصير

س: اين روايت را از ابن عباس متنی که فرموديد پيدا نکردم، اما آن متنی که در قرطبی است و در مسلم و مسند احمد و تفسير طبری هم هست، معروف ازش از با سندهای خيلی زياد فرض الله الصلاة علی لسان نبيکم عليه الصلاة و السلام فی الحضر اربعاً و فی السفر رکعتين و فی الخوف رکعة

ج: من تقصير فی تقصير را هم ديدم از ابن عباس، اصلاً تقصير فی تقصير هيچ­ کدام­شان نگفتند،

س: نگفتند اصلاً خود اين تعبير را پيدا نکردم، حالا گفتم شايد حالا

س: قرطبی مال قرن دهم نيست اين آقا

ج: نه به نظرم هفتم است،

س: در روايت نيست در کتب فقهی باشد

ج: تقصير فی تقصير

س: پس در کتاب­های فقهی باشد

ج: شايد مثلاً شايد در مغنی ابن قدامه و اينها بوده، اما می­دانم تقصير فی تقصير را ديدم يعنی، ايشان داشت تقصير ثانی اين تقصير دوم است، ان تقصروا من الصلاة، دوتا علی ای حال فعلاً اصلاً ما برای ما خود متن کتاب به اصطلاح حريز مشوه است روشن نيست و اسمش هم تقطيع حالا آيا واقعاً در کتاب نوادر اين طور بوده اين پنج­تا پشت سرهم چه شده به حريز اين اقوال نسبت ظاهرش من حيث المجموع اين است که مثل ابن الوليد قبول نکرده آيه ناظر به صلات سفر تنها باشد اين راجع به اصطلاح تقطيع فهرستی ديگر حالا همين مقدار بس است،

س: حتی تفسير بکنند در نمی­آيد آخر اين آيه چه جور می­شود تفسيرش کرد به سفر باز به تقصير فی تقصير می­سازد ولي به سفر اصلاً نمی­خورد اين آيه

ج: لذا می­شود گفت لذا هم صدوق نياورده، کلينی هم نياورده شيخ طوسی هم نياورده پس بنابراين يک متنی به کتاب حريز وجود دارد که نه کلينی آورده نه شيخ طوسی، فقط صدوق آورده و آن دو نفری که عرض کردم دور اند، يکی دعائم و يکی هم مرحوم عياشی اين راجع به اين، حالا ديگر بقيه بحث­ها مقارنات حديثش هم احتياج به بحث­های ديگر دارد که فعلاً به همين مقدار اکتفاء می­کنم، عرض کنم که يک آيه و روايت ديگری هم که تأثيرگذار است يک روايتی است که در باب لاضرر اصحاب ما نقل کرده، می­خواهی بياور باباجان، اين روايتی است که در باب لاضرر عن ابی عبدالله قال رسول الله ظاهراً قضی بالشفعه و قال لاضرر و لاضرار حالا اين نکته­اش اين است که بحث حديث لاضرر با اضافه­ای از مسائل سند و اين­ها صدورش بحث خيلی مهمش که اخيراً خيلی مطرح شده سابقاً غالباً نبود چون اهل سنت آن جور فهميده بودند و علمای شيعه هم همان مطلب را می­گفتند خيلی ديگر کنکاش نکردند اين کنکاشی که در اين حديث شروع شد اين در بين ما تقريباً می­شود گفت از زمان شيخ الشريعه است حدود صد و مثلاً ده سال پانزده سال، اولاً مرحوم شيخ الشريعه يک حرفی دارد رساله چه؟ لا غرر، اسم خوبی دارد فی نفی، فی نفی، فی شرح لاضرر،

س: افاضه،

س: الابانه،

س: نه ابانه چيز ديگری مال آن

ج: نه ابانه مال

س: حفظ خيار است

س: افاضه

ج: نه، الغرر، يک چيزی حالا،

س: بله

ج: فی لاضرر مال مرحوم شيخ الشريعه بياور

س: بله لاضرر

ج: ايشان حالا می­خواهيم، حالا کمی هم از مطلب خارج، ايشان می­گويد من اصولاً فکر می­کردم که روايات ما مطلق داريم عام داريم خيلی هم قوی است، اما فقهاء نديدم اين قدر بهش عمل بکند نمی­دانيم چرا؟ چون دردش اين است،

س: حالا در چاپ کردن رسالة فی غاية لاضرر لشيخنا الميرزا فتح الله المدعو بشيخ الشريعة الاصفهانی

ج: نه اسم دارد غرض،

س: در اول کتابش، در متنش

س: اين ذريعه اين را چيز کرده بعد چاپ هم همان به اسم چيز چاپ شده به اسم رسالة فی قاعدة لاضرر

س: آن يکی مال ارث و خيار و اينهاست يک اسم قشنگی دارد

س: الابانه فی،

س: افاضة در

ج: خيلی خوب در اين رساله بياور من جمله القرعة لکل امر مشکل، در همين رساله لاضرر ايشان می­گويد من حالا عين عبارت ايشان را بخوانم که نمی­خواهم توضيح بدهم که ايشان می­گويد من هميشه فکر می­کردم چرا فقهاء به اين­ها تمسک نکردند اينها خيلی هم روشن است، خيلی هم واضح است مثلاً

س: به اسم لاضرر چاپ شده اصلاً به اسم قاعده لاضرر چاپ شده

س: بله

س: جامعه مدرسين چاپ کرده و يليه افاضة غدير فی احکام العصير

ج: آن هم هست چون ايشان عصير را فرق می­گذارد که با آتش به جوش بيايد يا با آفتاب، از اين رساله زيد نرسی هست، روايت آن وقت لذا مفسرين نسبتاً روی زيد نرسی بحث کرده و اثبات کرده، چون می­گويد مرحوم ابن بابويه گفته اين رساله جعلی است اصلاً کتاب زيدنرسی جعلی است ايشان می­خواهد اثبات کتاب بکند اين رساله بيشتر اين نکته فنی را دارد يعنی رساله افاضه الغدير نکته را نکته غدیر

14: 41

نکته­ای اين دارد نکته­ای ما در رساله لاضرر می­گويد من و واقعاً هم انصافاً شيخ الشريعه اولين کسی است که تقريباً ما می­دانيم ايشان با تتبع و مراجعه به مصادر اهل سنت ابوابی را باز کرد، ليکن خوب ديگر حدود نجف با محدوديت­ها و خود ماها الآن چقدر محدوديت داريم که حالا زمان ايشان، ايشان متوفای هزار و سه صد و سی و هفت اند يا سی و هشت اند سی و هشت اند مثلی که، يک سال بعد از مرحوم سيديزدی صاحب عروه علی ای حال و انصافاً نسبت به خودش،

س: آوردم آن عبارت­های که مدنظرتان است، ايشان در بخش اول در فصل الاول فی بيان مأخذ قاعده، معذرت می­خواهم در فصل سادس فرمودند الفصل السادس من الزاء و الشاء دائر علی السن ان جملة من العمومات لايعمل بها فی غير مورد عمل الاصحاب اين اين­که لايعمل بها راست می­گويد مثلاً قاعده قرعه را مرحوم صاحب جواهر کراراً می­گويد يعمل بالقرعه فی موارد اجماع اجماع بر عمل به قرعه آن وقت ايشان می­گويد خب اين يعنی چه؟ آخر ما نمی­فهميم يعنی چه؟ وقتی يک قاعده عامی داريم چرا جايي که فقط عمل اصحاب و عرض کرديم به مرحوم سيد ابن طاووس نسبت داده شده به قرعه مطلقاً عمل حتی مثلاً در اشتباه قبله، ايشان می­گويد قرعه بزند حتی در اشتباه خون خانم­ها که مثلاً مضطربه شده ايشان می­گويد قرعه بزند، شش روز هفت روز را قرعه بزند با قرعه کس ديگر قائل نداريم، اصلاً قائل به قرعه در اين دو مورد منحصر به مرحوم سيد ابن، ايشان می­خواهد بگويد من تعجب می­کنم اين را عبارت آقای سيستانی آورده، اما توضيح نداده آقای سيستانی حالا من يک اشاره­ای عابره­ای بکنم که اين، من تعجب می­کنم چرا اين قواعد مشهور معروف در السن علماء ليکن می­گويند جای عمل می­کنيم که اجماع باشد يعنی چه؟ چه نکته­ای دارد؟ بفرماييد تتمه،

س: کعموم الضرر و الحرج و عموم

ج: عموم ضرر لاضرر يعنی، يکش لاضرر البته ايشان در لاضرر آخرش به اين نتيجه­ می­رسد چون اصحاب و غير اصحاب به لاضرر عمل کردند در باب احکام، يعنی هر حکمی در هر مقدارش به ضرر رسيد آن مقدار برداشته می­شود آن مقدار ضرری برداشت می­شود در باب احکام اما اصحاب به اين اطلاق عمل نکردند ايشان می­گويد من تعجب می­کنم جوابش را من سريعاً عرض می­کنم چون لاضرر به اين اطلاق ما در روايت تطبيق نشده ايشان متوجه نشده آن لاضرری که ما داريم من توضيحش را اجمالاً دارم عرض می­کنم چون به اسم، لاضرر می­خواهم صحبت کنم اجمالش اين است که اولين بار در مدينه از عمر نقل شده در موطأ مالک آمده سندش هم معتبر است به حساب، يک دعوای بوده بين دو صحابه و بعد نگفته عمر لاضرر ليکن برداشت انسان اين است که آن وقت اين دعوی در امر خارجی بوده در، بعد آن آقايي که اين را از عمر نقل کرده آن هم می­گويد قال النبی لاضرر و لاضرار همان آقا نمی­دانم ابی يحيي است نمی­دانم در موطأ مالک است، و قال عن رسول­الله اين مال قرن دوم ليکن اختلاف از قرن اول است آخر قرن اول از امام باقر نقل شده قصه سمره که اختلاف کردند حضرت صادق فرمودند، پيغمبر فرمودند لاضرر و لاضرار اقلعها و ارم بها، اين نکته را هم باز سابقاً هم ظاهراً عرض کردم از اين روايت فهميدند به اين­که بکنش و پرتش کن خب گفتند چرا اين کار را بکنيد، آقا ضرر زد به آن انصاری اين معنايش اين نيست که انصاری به آن، خب چرا درخت را بکند خب اين هم يک ضربه­ای است خودش که درخت را بکند پرتش بکند اين­جا را من اصحاب ما مفصل اصحاب متأخر ما اين نکته را دارند من اين نکته را چون خود من بهش رسيدم عرض می­کنم عرض کرديم اين متن مختلف است در کتب اهل سنت مختلف است از اهل سنت اين حديث را از امام باقر آوردند در سمره، فقط در مصادری که من از آنها ديدم مصادری که سند دارد اسم نبردند، نگفتند که قال رسول­الله لاضرر و لاضرار يک روايتی است که يک کمی ابهام­های دارد آن تو دارد، يعنی اسم امام باقر در ذهنم ندارد، اين اما اصل خود قصه و سمره آن وقت در بعضی­هايش دارد که اين يک درخت جوانی بوده نهال بوده،

س: ازغه

ج: اين واغرسها حيث شئت دارد، در نسخه ما دارد و ارم بها، اين­جا دارد که نه بکنش بگو هرجا می­خواهی برو بکارش، اين غرض اين يک دعوای آقايون بحث کردند مفصل چه جوری حلش بکنند ما توضيح داديم که متأسفانه متن اين قسمت مختلف است اين بحث اختلاف حديث که فرمود ما اگر بخواهيم الآن اختلاف حديث را در متن بگوييم بايد چند سال طول بکشد، مخالف کارهايمان و اين تأثيرگذار است دقت کنيد، پس آن وقت لاضرر را به نظر ما اصولاً با در نظر روايت امام باقر و با در نظر گرفتن اين­که در روايات اهل بيت تطبيق نشده زديم به آنجايي که در قضايای خارجی، در خارج اگر يک کسی بخواهد به اطلاق يک حکم اخذ بکند يکی ديگر هم به اطلاق، اينها با همديگر تضارب پيدا می­کند، اختلاف پيدا می­کنند، يکی از کارهای حاکم اين است که حکومت بايد دخالت بکند اين اختلاف را بردارد به حيثی که برای يکی ضرر نباشد برای يکی تضرر نباشد ضرر نبيند ديگری هم مضر نباشد، اين مثل اين است که فرض کنيم دوتا زمين دارد می­خواهد بگويد من می­خواهم بسازم ده طبقه آن هم يک طبقه ساخته و آن مشرف است ديگر، اصلاً لاضرر را ما زديم به اين­جا همين قصه سمره هم همين طور است، اما اين­که به زنيم به کليه احکام، اين عرض کرديم ما در باره سنن پيغمبر مثل لاضرر اصولاً سه بحث اساسی داريم يک سقوط اين سنت، دو معنای اين سنت سه حدود اين سنت، مثلاً معنای لاضرر چه است؟ آيا لاضرر ثابت است عن رسول­الله يا نه؟ و بعد حدودش مثلاً لاضرر کل عمل را می­گيرد يا اجزاء را هم می­گيرد؟ مثلاً ايشان می­تواند نماز بخواند اما اگر سجده بخواهد بکند ضرر دارد می­تواند وضوء بگيرد دست چپش را فقط بشورد ضرر دارد، جزء عمل آيا لاضرر اين نکات در روايت نيامده مشکل کار اين است، ايشان ملتفت نشده، البته ايشان سعی کرده بعد يک نکته­ای را توضيح بدهند يعنی بايد در روايات ما امام تطبيق می­فرمود لاضرر را، اين در بين فقهاء اهل سنت آمده از قرن دوم يکی از راه­های که آمدند استفاده بکنند همين مسأله لاضرر بود که به قول سيوطی ربع فقه يا خمس فقه می­گويد رو لاضرر است، و لذا عرض کرديم از قرن دوم لاضرر مطرح شد بين­ اينها و در موطأ مالک که جزو قرن دوم است ايشان هم آورده، اصلاً گفته قال رسول­الله ليکن در قرن سوم که قرن محدثين است جناب مستطاب بخاری و مسلم و اين­ها نياوردند اشکال سندی داشتند آن آقايي که ايشان در موطأ گفتند عن رسول­الله می­گويند لم يدرک رسول­الله از صحابه نيست، نسبت به عمر را قبول کردند نسبت به رسول­الله را قبول نکردند دقت فرموديد،

س: توی اين موطأ از عمر نيست جسارتاً

ج: چرا ديگر؟

س: ولی يک مشکل

ج: لاضرر نيست حکمش هست،

س: نه الآن در موطأ ببخشيد جسارتاً يک جا هم استناد می­کند،

ج: در عمر اين طوری است که می­گويد يک نفری زمينی داشت نصفش اين ور بود نصفش آن ور، اين زمين اين طرف آب داشت آن ور، اين آمد گفت من، به يک زمين ديگر هم وسط بود به اين آقا گفت آقا اجازه بده من يک جوب آب بکشم از آنجايي که آب دارم بکشم به اين زمينی که آب ندارد، او گفت نه ملک من است اجازه نمی­دهم، آمد به عمر گفت، گفت بی­خود می­گويد من آب می­کشم ولو علی بطنک، در عبارت دارد ولو علی، من نهر آب می­کشم يعنی چه؟ عمر ندارد لاضرر عرض کردم اگر ضبط را دقت کنيد، گفتم عمر تطبيق لاضرر نکرد بعد خود اين ابراهيم ابن ابی يحيي می­گويد و قال رسول­الله ضرر، در موطأ مالک دوتا قصه از عمر نقل می­کند،

س: اين­که در موطأ اين­که سند دارد حدثنی يحيي عن مالک عن عمر ابن يحيي المازنی

ج: اين يحيي ابن يحيي راوی کتاب است اين هيچی اولی هيچی،

س: عن ابيه ان رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم قال لاضرر و لاضرار

ج: نه قبلش چرا عن عمر که اين اختلاف داشت عرضش اين طور بود چرا؟

س: اينی هم که در شيعه نقل شده آخر چون لاضرر را ما امتنانی می­دانيم چطور هم زمان دارد بر ديگری ضرر وارد می­کند با لاضرر؟

ج: گفتم ضرر وارد نکرده،

س: آن ضرر وارد نکرده،

س: آن ضرر نبوده

س: چرا؟

ج: جوان بوده، نهال بوده،

س: گفته بايد جای ديگر بکار

ج: چون

0: 50

برو جای ديگر بکار، نهال جوان، چرا دارد از عمر دارد دوتا قصه هم دارد نه يکی، هم آن ابراهيم مازنی داشت، چی مازنی؟ آن مازنی اسمش چه بود؟ علی ای حال حالا بعد روشن می­شود پس نکته فنی اين است که لاضرر را به اين معنی گرفتن که در احکام بيايد، اين معنای بوده که اهل سنت گرفتند علمای شيعه هم دنبال­شان افتادند و راهش اين است يعنی ائمه ما نيامدند لاضرر را تطبيق در احکام بکنند اشکالی برگرديم به رساله مرحوم شيخ الشريعه اين­که ايشان بگويد چرا عمل نکردند؟ چون نيست آخر اين بايد امام تطبيق بکند اگر امام اين راجع به لاضرر، روايت بخوان، لا حرج از اين بدتر چون لاحرج در ظاهر آيه مبارکه اين است، ما جعل عليکم فی الدين من حرج، ظاهرش اين است که دين اصولاً دين حرجی نيست اما اين­که اين حکم اگر رسيد به حد حرج برداشته می­شود اين نيست اما اهل سنت اين را فهميدند،

س: شيعه هم اين را فهميدند

ج: مشهور هم اين را فهميدند

س: ان هذا و اشباهه يعرف من کتاب

ج: فقط يک حديث واحد است، همين مشکلش اين است و آن هم عبدالاعلی مولی آل­سام تشخيص دقيق نمی­توانيم بدهيم خود ما گفتيم احتمالاً اين عبد الاعلی برادر زراره است چون در کتاب تاريخ تاريخ آل زراره در آن قسمتی که ابن عضائری نوشته، نوشته وقتی حجاج آمد عده­ای از خاندان زراره خودشان را به عشاير ديگر منسوب کردند که شناخته نشوند اين احتمالاً عبدالاعلی مولی آل سام خودش را چسپانده به آل سام و الا زراره شيبانی است خب، پدرش شيبان، و اين شيبان است خودش اساساً که ترک است رومی است به اصطلاح ليکن رفتن از نظر ولاء قانون ولاء خودشان را از موالی آل شيبان قرار دادند، و لذا يک محمد ابن حمران نهدی هم داريم اين حمران برادر زراره است آقايون بحث کردند، به نظر ما واضح است ايشان رفت در بنی نهد که طرف بصره بوده نزديک بين بصره بود اطراف کوفه نبوده، نه اين­که نزديک بصره آنجا خودش را به بنی نهد منسوب کرد، اين را در تاريخ آل زراره دارد در آن تکمله که ابن غضائری پدر نوشته آن­جا آمده که اصولاً خاندان آل زراره رفتند، به عشائر ديگر خودشان را منسوب کردند که شناخته نشوند، بعد از

26: 52

حجاج، به نظر ما اين عبدالاعلی آن وقت اگر اين باشد مخصوصاً ايشان رفته در يک عشيره سنی اين روايت به ذوق اهل سنت می­خورد، مشکل اين روايت، اين روايت خيلی به درد می­خورد جهات مختلف دارد، هذا و اشباهه يعرف من کتاب الله امسح علی المراره اين انصافاً حتی حجت ظواهر کتاب هم از داخلش در می­آيد.

س: مرحوم آخوند درش اشکال می­کند، در همين

ج: که چه؟

س: در همين چيز، می­گويد اين از امسح علی المراره که از نفی حرج در نمی­آيد که اين اثبات است آن نفی است اثبات که از نفی در نمی­آيد آن فقط بر می­دارد می­گويد مسح نکن، اما اين­که مسح بکن بر مراره اين را آخوند دارد ت

ج: بله ايشان چون آشنايي، ما اين را اثبات کرديم که اين خودش يک تعبير قانونی است که در روايات بوده و در آيات بوده اينها را آقايون ما اين اشکال را در،

س: منظور آخوند اين را دارد حالا

ج: نه اين جوابش واضح است اصولاً فقهاء برای اثبات احکام به لاحرج تمسک کردند فقهاء برای اثبات احکام به لاضرر و لذا آمدند گفتند لاضرر نفی ضرر غير متدارک است يک حرف را در آوردند، ما آن عبارت را برداشتيم، گفتم آن عبارت درست است اما خب خيلی سنگين است، لاضرر مفادش نفی است فقط کما هو در حوزه­های ما آمده، يا مفادش اثبات است اصلاً، اصلاً ما عرض کرديم شواهد

س: مفادش اثبات است

س: نه حاج آقا حتی در خيار هم اثبات می­کنند آنجا در واقع نفی لزوم است

ج: نه گفتند اين را اصلاً لاضرر در دنيای اسلام به اين معنی آمده و لاضرر تنها نيست اصلاً يکی از راه­ها اين بوده،

س: شيخ انصاری می­گويد نمی­شود باش اثبات کرد

ج: چرا شيخ انصاری می­گويد مشرع نيست اشکال شيخ همين است يکی لاضرر، يکی رفع، حديث رفع می­گويند خب اين فرض کنيد شما می­گوييد که سجده برداشته شد اما نماز مکلف هستيد به مثلاً ده جزء بود به نه جزء اين را اثبات نمی­کند،

س: نه،

ج: اما علمای اهل سنت به همين تمسک کردند توجه نکردند اصلاً لايبطل دم امرء مسلم، به اين تمسک کردند که ديه برايش واجب است با اين­که نفی است اميرالمؤمنين بعد از نماز جمعه جسدی ديدند افتاده در راه

س: لايبطل نفی در نفی است، نفی بطلان است

ج: لايطل يا لايبطل

س: لايطل هم باز اثبات می­شود

ج: نه باطل نمی­شود، خيلی خوب باطل نشود اما اين که من بيايم ديه قرار بدهم آخر اين چرا؟ آن هم بيت المال

س: آن ديگر وقتی بازهم ثابت می­شود بيت المال

ج: چرا بيت المال ما در يک مورد ديگر داريم که همشهر­یهايش است يعنی از همشهري­هايش بگيرند چرا از بيت­المال بگيرند تمسک کردند به همين روايت و بعد مثلاً شواهدش را ما عرض کرديم شواهد فراوان برای اين­که اصولاً اين­که نفی می­آيد مرادش اثبات است اين يکی از السنه­ای بوده که در آنجا بوده حالا نکته فنی و قانونی­ و حقوقی­اش چه است ديگر حالا شرحش طولانی است، چون بنا نيست الآن در اين بحث، پس بحث لاحرج که مرحوم شيخ الشريعه چون اين اشکال دارد در واقع در اين جهت که ظاهر آيه مبارکه، در برهان هم يک تفسير در ذيل آيه هست که مراد اين است اصولاً لاحرج ما جعل عليکم فی الدين، الآن در حوز*ه­­*ها متعارف است، ما جُعِل عليکم ما جُعِل نداريم در قرآن، ما جَعَل عليم فی الدين من حرج، دين اصولاً حرجی نيست،

س: حرجی نيست بله

ج: اين چه ربطی دارد به قاعده لاحرج بله اين روايت روايت واحده هست که اگر يعنی اگر اين روايت دو سه­تا روايت ديگر مؤيد داشت در می­آمد اين مطلب، اين روايت با تفکر اهل سنت است،

س: بله، آن عذر می­خواهم

ج: مضافاً به اين­که اصولاً اين هم روشن نيست چون می­گويد افتادم انگشتم به اصطلاح مجروح شد روش مراره به اصطلاح صفراء چون اين داروهای که می­ساختند آقا صفراء درش بود خيال می­کردند اسمش مراره، اين انگشت هم هنوز روشن نيست که امسح علی المراره يعنی چه؟ اگر بگوييم متعارف در افتادن انگشت پاست اصولاً پا خودش غسل ندارد اين هم بايد تفکر اهل سنت باشد که غسل برداشته شد مسح به جايش آمد آن هم مسح روی مراره آن هم مشکل کار اين است

س: مسح علی البشره بحث روی اين­که بشره باشد گفته نه روی مراره

ج: مراره بحث، نه آن وقت پا غسل ندارد آخر،

س: غسل نيست که بحث رو مسح بر بشره است، سؤال می­گويد مسح رو بشره نمی­توانم داشته باشم، چون مراره هست ديگر

ج: مسح است ديگر يعنی چون اشکالش اين است که نمی­توانم غسل بکنم نمی­توانم غسل بکنم

س: نه حاج آقا اشکال رو مسح بر بشره است می­گويد من الآن مراره گذاشتم ديگر دستم به بشره نمی­خورد

ج: نه نه بحث بحث مسح نيست

س: نه حاج آقا چرا ديگر شما هم

ج: بحث غسل است اين

س: چرا می­فرماييد بحث غسل،

ج: يا در روايت است حالا روايت را بياوريد،

س: بحث روايت يکی نيست که

س: مراره می­گويد، نه قبلش می­گويد فوقع

ج: فوقع ظفری

س: می­گويد رجل، همان مربوط به رِجلش است

ج: توش ندارد روش، روش ندارد،

س: رجل هم

ج: حالا بياور آن روايت را می­بينيم نه اين جای غسل اين می­خورد به شستن پا که سنی­ها قائل اند حالا اين قسمت باشد

س: آن ضرر را هم که شما جواب داديد حاج آقا به هر حال آن مکان حق داشته ديگر حقش را از آن مکان گرفت

ج: می­گويم اطلاق

س: نه ديگر اين­که می­گوييد ضرر نيست ضرر است اين نهال را از آنجا کشيد، گفت تو ديگر در اين زمين جا نداری، ديگر حق نداری خب اين ضرر است ديگر، ضرر تا حالا

ج: ببنيد آقا اين زمين آن اصلاً جا نداشت اين حکم ديگر است، ببينيد آقا اين

س: عثرت فانقطع ظفری فجعلت علی اصبعی مرارة فکيف اصنع بالوضوء قال يعرف

س: از امسح معلوم می­شود که بحث رو مسح بر بشره بوده

ج: معلوم نيست

س: به قرينه امسح ديگر

ج: نه ببينيد اين الآن بحث روی بحث بشره که الآن راهی ندارد نه،

س: خب می­گويد جعلت مراره اصلاً گير مراره است،

ج: بله می­گويد الآن مراره هست، امام می­فرمايد امسح، اگر حالا مثلاً آن طور بگوييم به هر حال اين لسان لسان اثبات است و اين اختصاص به اين ندارد نکته حقوقش هم باشد ما غير از اين روايت نداريم متأسفانه منحصر به اين است و اين الآن کافی نيست البته آقايون نوشتند عبدالاعلی مال آل سام مثلاً توثيق نشده مجهول است يا مهمل است ليکن ما به نظر ما برادر زراره است در مناطق سنی نشين حالا اين چيز را بياور، عبارتی بقيه عبارت مرحوم شيخ الشريعه،

س: شيخ الشريعه

ج: يکی لاضرر است يکی لاحرج است که چرا علما بهش عمل نکردند دو،

س: اين جا در متن چيز هم هست که عياش اين است که ما جعل عليکم فی الدين من حرج امسح عليه ندارد در عياشی، فقط

10: 59

 ج: امسح عليه ندارد اصلاً

س: ندارد نه، همان سند هم هست بعد ايشان فرموده

ج: يعنی چه آقا؟ متن چه را آورده عياشی؟

س: عن عبدالاعلی مولی آل سام قال قلت لابی عبدالله عليه السلام انی عثرت نسخه بدل هم که عُثر بی

ج: يا عُثرت

س: عُثر بی دارد،

ج: يا عثر بی بايد باشد،

س: فانقطع طفری فجعلت علی اصبع مرارته کيف اصنع بالوضوء للصلاة قال فقال عليه السلام تعرف هذا و اشباهه فی کتاب الله ما جعل عليکم فی الدين من حرج تمام

ج: آن ذيل را هم نياورده

س: نياوردند

ج: حالا به هر حال به نظر ما می­آيد که قصه اساسش اين بوده که به اصطلاح روايت حرج چون نداريم به اين مضمون که ائمه بگويند هرجا حرجی بود شما اولاً اين­که حالا مثلاً اگر بشره به اصطلاح سخت نباشد مسح کردن روش آسان است، مسح کردن رو پايي مجروح هم هست رو همان زخم آن­که مشکل ندارد، شستنش مشکل است، مسح کردن که آسان است حالا آن بقيه عبارت را می­خواهيد تندتند بخوانيد آقا ببخشيد آن بقيه عبارت مرحوم شيخ الشريعه اين­که مال حرج و لاضرر بفرماييد، کنفی الحرج و الضرر

س: و عموم المؤمنون عند شروطهم، خب

ج: عموم المؤمنون عند شروطهم چيز خورده، عموم ندارد ايشان خب کم لطفی عرض کردم اينها خيال می­کنند الا شرطاً احلّ حراماً او حرّم حلالاً تخصيص خورده، تخصيص نيست اين بيان معنای شرط است شرط التزام شخصی است، لذا از خود زيد است از کلام پيغمبر هم در بعض احاديث آمده الا شرطاً اين اشاره به اين است که اصولاً شما التزامات شخصی­تان بايد به حدی نباشد که قانون را دور بزنيد نمی­توانيد با التزام شخصی قانون را دور بزنيد شما بگوييد کتاب را فروختم يک جام شراب هم بخور، نمی­شود همچو کاری بکنيد، با التزام، اصولاً التزام شخصی محدود است به التزامات قانونی، اعتبارات شخصی نذر می­کنيم معصيت را نمی­توانيم نذر بکنيم، عقد می­کني نمی­تواني حرام را عقد بکنی،

س: لفظاً استثناء است معناً فرمايش شماست

ج: معنی اصلاً استثناء نيست اين، و اين­که ايشان می­گويند مخالف مقتضای عقد و اين­ها نکته­اش همان است چون التزام فی التزام است اگر التزام دوم با التزام اول منافی شد اصلاً شرط نيست، و بعد هم اصحاب به عمومش عمل کردند الا،

س: قصد هم متمشی نمی­شود

ج: قصد متمشی نمی­شود يعنی به عبارت اخری اصولاً مثل شروط در اصطلاح امروزی، آخر اصطلاح امروزی عقود را به دو شکل تقسيم می­کند، عقود شکلی يعنی عقودی که داری نظام معين و شکل معين، و عقود رضاعی اين­ها شکل ندارد، مثلاً من به شما اين کتاب را فروختم يک قيمتش يک کمش را تا روز اول می­دهم، ده درصدش را روز دوم می­دهم اگر پدرم از سفر آمد يک چيزهايي به اصطلاح شکل­ها و قضايايي که اصلاً جزو بيع نباشد، امروزه تقريباً می­گويند توجه کلی به عقود رضاعی است رد فقه اسلامی اين عقود شکلی است، ما عرض کرديم در فقه اسلامی يک حد وسط گذاشتند، عقود مثل بيع و اجاره و اينها شکلی هستند، آن وقت آمده يک عقد رضاعی داريم که اسمش صلح است، يک عقد فی عقد داريم التزام فی التزام داريم که اسمش شرط است اين دوتا رضاعی هستند اين دوتا و لذا در هردو آمده الا الصلح جايز بين المسلمين الا صلح احلّ حراماً الشرط جايز بين المسلمين الا شرطاً مثلاً نداريم البيع جايز الا بيع احلّ، اصلاً بيع خودش حلال است ديگر دقت کرديد چون شکل دارد، اين­ها تحليل قانونی دارد اين مطلبی که ايشان فرمودند انصافاً اثباتش مشکل است بفرماييد، بقيه بعدش، اين­ها بعضی­ها خيال کردند با المؤمنون عند شروطهم می­شود کار خلاف شرعی، هر شرطی، نه نمی­شود هر شرطی حساب و کتاب دارد،

س: عموم القرعه

ج: اين تصور اين است که القرعة لکل، ما اثبات کرديم همچون عمومی نداريم اين اشتباه شده و صحيح نيست

س: همچون روايتی نداريم،

ج: بله همچون روايتی نيست و صحيح هم نيست بفرماييد

س: و عموم عدم سقوط ميسور

ج: آن­که همچون روايت نيست الميسور که کلامی در غوالی اللئالی امثال عرفی است الميسور پس اينی که ايشان تعجب کرده تمام اين تعجب­ها اين­که چرا فقهاء اين طور شده؟ چرا اين کار را کردند؟ چرا در اين موارد به عموم مراجعه نکردند روشن شد من نمی­خواستم وارد اين بحث بشوم حالا بعد ايشان می­گويد و لذا ايشان برای اين­که در قاعده لاضرر مشکل است بعد می­گويد لا نهی است نفی نيست، لاضرر يعنی ضرر نداشته باشد، عمومش به جای خودش محفوظ است

س: اين هم در بعضی از بيانات مرحوم شيخ هم اشارده کردند که اين احتمال هست

ج: بله، نه اين را که تفصيل و اين­ها آقای خويي در بحث لاضرر يک نيم سطر يک اشاره­ای دارد که لاضرر نفی باشد، لا ضرار نهی باشد، البته احتمال داده ايشان آقای سيستانی خيلی اين را تقويت کرده، در اين رساله لاضرر شايد دو سه صفحه نمی­دانم يک صفحه هم صحبت کرده که اولی نفی است دومی نهی است، لاضرر و لا ضرار ديگر ما توضيح داديم که آقا امر اين تفکيک بين فطرت است خيلی بعيد است خيلی عجيب است بعد هم هردو به معنای نفی است توضيحاتش در محل خودش، مشکل کار کجاست؟ مشکل کار اين­جا شد که اگر اين واقعاً ناظر به احکام باشد بايد در روايات تطبيق می­شد روشن شد، مثلاً دست چپم را شستن ضرری است امام می­گويد اشکال ندارد قال رسول­الله لاضرر و لاضرار نشور دست چپ­ات را

س: سمره تطبيق داده شده ديگر

ج: سمره تطبيق شده در اطلاقات است و قضيه خارجيه است نه حکم کلی نه بحث حکم کلی است، اين­جا اولاً قصه سمره برايتان توضيح داده بشود، سمره يعنی زمينی داشته باغی داشته به آن انصاری فروخته خوب دقت کنيد بعد که به آن فروخت يک درخت به اصطلاح درخت خرمای اصيلی بوده، خرمای خاصی بوده استثناء کرده آن وقت پيغمبر يک سنت دارند که حالا توضيحش می­دهم، يکی از سنن پيغمبر اين است که اگر کسی ملکی داشت، در ملک ديگری برايش حريم قرار داد اين سنن پيغمبر است حريمش هم غالباً به مقدار سايه درخت است سايه نه، به مقداری که برگ می­ريزد مثلاً برگ اين درخت از اين طرفش تا آن طرفش مثلاً پنج متر است يک دائره­ای پنج متری اين حريم است اين شخص می­تواند بيايد از اين درخت خودش استفاده کند، اين يک سنت، سنت دوم چون زمين مال انصاری است پيغمبر يک راهی هم برای آن قرار دادند پس هم حريم هم راه هردو ملک صاحب زمين اند خوب دقت کرديد، حقی برايش آمده اين می­گويد حالا که برای من حق قرار دادی من هر وقت دلم می­خواهد سرزمين، پيغمبر نمی­شود خب اين موجب ضرر برايمان می­شود اين حق تو محدود است به اين­که ضرر برای ديگری ايجاد نکند دقت کنيد اين حق تو محدود است بر اين­که ضرر برای ديگری ايجاد نکند، انک رجل مضار، تو اين البته عرض کرديم اين قصه را در روايات اهل عامه نسبتاً زياد دارند عن الباقر هم دارند، قصه سمره را فقط عن محمد ابن علی، و لذا هم بعدها اشکال کردند که مرسل است چون امام باقر لم يدرک رسول­الله اين عرض کردم شرحش را آن روز عرض کردم اين اول که نقل کردند گويا اين فقاهت چون امام باقر فقيه بزرگ اهل بيت است ليکن بعدها که حکايت شد نه گفتند آقا مرسل است و قبول نمی­کنيم دقت کرديد اين هم راجع به اين، آن وقت اين­جا چه شد؟ يک حديث واحد داريم قضی رسول­الله بالشفعه و قال لاضرر، اين به درد آنها می­خورد که بگويد لاضرر در احکام کلی است،

س: درست است بله

ج: روشن شد چون من شريک بودم حصه خودم را فروختم هيچ مشکل ندارد، پيغمبر می­گويد حصه خودت را فروختی، من حق قرار می­دهم برای شريک که بتواند عقدتان را فسخ کند خودش از تو بگيرد،

س: اين کلی می­شود

ج: روشن شد پس اين

س: اين در روايات نداريم کم داريم

ج: همين است اين قرينه بر اين­که لاضرر در احکام می­آيد فقط به قضایای خارجی نمی­خورد، روشن شد آن وقت مرحوم شيخ الشريعه انصافاً هم اين جهت ايشان خيلی لطيف است ايشان با يک مقدمات اثبات می­کند که اين روايت اصولاً مال عبادة ابن صامت است و در روايت عبادة ابن صامت اين دو فقره از هم جداست، قضی بالشفعه و قال پهلوی هم نيست

س: اين را فقهاء اينها را چسپانده؟

ج: نه در روايت چسپيده باهم اين اسمش به تعبيری حالا نتوانسته ايشان بگويد اين تقطيع فهرستی است در آن نسخه اصلی حالا مسند احمد را بياور اين چاپ جديد هست می­خواهی نسخه من را بياور، من خودم در نسخه خودم اين روايت عبادة ابن صامت را بيست و يک يا بيست و دو قطعه­اش کردم شماره گذاشتم يک دو سه،

س: روايت قضی و قضی

ج: قضی

س: اين را خوانديم البته

ج: نه به اين عنوان نه اشاره کرديم نه دقت کرديد يعنی الآن نکته را دقت کنيد اين­که لاضرر ناظر به احکام هم هست يا نه؟ البته عده­ای از اهل سنت در عده­ای از احکام شفعه در خيارات هم به لاضرر است ديگر اين­که می­گويند خيار ثابت است می­گويد

6: 9: 1

اين در احکام است

س: چه نيازی است تطبيق کرده باشند

ج: تا بفهمند لاضرر حدودش چه است؟ بايد حدود را روشن کرد

س: از خود لفظش به خاطر اطلاقش به خاطر عمومش،

ج: معلوم نيست آخر، چون عنوان مختلف، اولاً به قول ايشان

19: 9: 1

اصلاً نهی است يعنی ضرر نزن

س: آخر آن حرف حالا که

ج: خيلی خلاف ظاهر است

س: روشن است

ج: دقت کرديد اين مطلب بايد روشن بشود

س: باز لاضرار يک کاری

ج: نه هردوشان مثل هم است،

س: نه خب آنها فعل مکلف است اما اين واقعيت خارجی است ضرر واقعيت خارجی است، ضرار اضرار است

ج: در اين­ها يک اصطلاحی دارند که اسماء که، افعالی که ثلاث مزيد است اسم مصدرش با مصدرش يکی است اينها چون ضرار را مصدر گرفتند

س: ضرار مال باب مضار است ضرار مال مفاعله هست فعالاً و فعال بله؟

ج: می­دانم مصدر دوم باب

س: خب همين مصدر دوم باب مفاعله

ج: نه ضرر را اسم مصدر گرفتند ضرر اسم مصدر است، نه ضرّ و ضُرّ آنها مصدر هستند اما ضرر اسم مصدر است، روشن شد

س: ديگر بيشتر

ج: آن وقت ضرار را مصدر گرفتند لذا چون اسم مصدر است به نفی می­خورد حالا من اين تقرير بنده چون آن مصدر است به نهی می­خورد ليکن اينها در مضار و ضرار يعنی حرف­شان اين است که در باب مثل مفاعله اسم مصدر با مصدر يکی می­آيد دوتا نمی­شود نمی­خواهد دوتا باشد و مضافاً به اين­که ضرر را از ضرّ گرفتند اشتباه است از تضرر است اسم مصدر باب تضرر است، اين اسم مصدر باب تضرر است حالا باب ضرّ هم می­شود اما

س: ضرّ ضرر هم

ج: بله ضرر اسم مصدر است ضرّاً مصدر است يا ضُرّاً و در قرآن هم اين متعدی يعنی اين نيامده قل الضرر آمده اما به اين معنای که ما داريم چون ضرر در حقيقت عبارت از نقصی است که پيدا می­شود ضُر و ضَر يا سوء حال است يا ناراحتی اينهاست ربطی به اين معنی ندارد حالا اين­ها بر می­گردد به آن بحثی که فعلاً نمی­خواهم واردش بشوم عمده اين قسمت آن وقت اين روايت عبادة ابن صامت را مرحوم شيخ الشريعه از کتاب مسند احمد نقل کرده بعد از ايشان هر کسی که آمده اين را نقل کرده، از مسند احمد البته خب اشکال کردند که مصدر سنی است به نظرم اولين بار کسی که گفته من ديدم مرحوم آقای حائری حاج شيخ عبدالکريم بعدش هم آقای خمينی در اين رساله ضرر که دارند ايشان می­گويد درست است سنی است اما عبادة ابن صامت جزو اجلای صحابه است ما قبولش هم داريم جزو افرادی بوده که مثلاً بر ابوبکر اعتراض کرده چنين است خيلی عجيب است اين عبارت آقای خمينی بحث سر عباده نيست، بحث سند تا عبادة است

س: سند بله

ج: بله خيلی عجيب است چاپ کردند اين را

س: تا عبادة را گير دارد

ج: بله گير سر تا عباده است نه سر عباده حالا به هر حال بعد از شيخ الشريعه هم تقريباً همه همين راه رفتند البته آقای سيستانی در ضرر نسبت دادند به مسند احمد، در آخر همان رساله گفته اين هم ثابت نيست در مسند احمد باشد چون عبدالله پسر احمد يک زيادات دارد مستدرک بر کتاب پدر در اين کتابی که چاپ کردند از مسند احمد چاپ قديم اين زيادات دنباله خود مسند است خب يک خط چهار خطی مثل يک مربعی مثل يک مستطيلی گذاشتند زيادات عبدالله آن وقت زيادات هم سندش مثل بقيه است حدثنا ابيه فقط احمد قبول نداشته به پسرش گفته پسرش قبول کرده آورده، لذا شبهه شده که اين اصلاً مال مسند احمد نيست اين را آقای سيستانی هم دارد عرض کنم راجع به اين که آيا مسند احمد است يا زيادات انصافاً نسخ مسند مختلف است انصافش اين است آن نسخه­ای که الآن قديمی­ها، شش جلدی معروف بود از زيادات گرفته اما در اين نسخه­ای که اخيراً چاپ کرده در هامش که فی نسخه فلان و فلان از مسند است، و فی نسخه فلان از زيادات است خود نسخ مسند الآن مختلف است، در اين تحقيق جديد که آيا اين مال عباده است يا نه؟ اين اولاً و لذا مثل آقای سيستانی هم اشکال می­کنند که اين اصلاً مال مسند احمد در، و من عرض کردم

س: پسر نقل می­کند يقيناً ديگر مال مسند احمد نيست ديگر اگر سندش از پسر است

س: مختلف است

ج: يکی است نه، سند هردو مسند اصلاً کل روايات مسند و زيادات يکی است حدثنا ابی همه­اش حدثنا ابی است آنی هم که در زيادات است حدثنا ابي و لذا کسی که وارد نباشد آن کادر را نبيند درست به چشم نيايد خيال می­کند همه يکی است اما اين نيست که فقط اشتباه کرده باشد مشکل اين است که نسخ مسند مختلف است، اين طور که در اين نسخه تحقيق جديد آمده به نظرم سی و سه، سی و چهار باشد

س: ايشان گفته گفته که ما يکدانه دائرة صغيره سوداء گذاشتيم برای زيادات عبدالله

ج: بله در اين نسخه

س: بعد دائرة صغيرة بيضاء لوجادات عبدالله اينجا هم دائره را گذاشته برای اين حديث

ج: اما در حاشيه­اش نوشته نه، مختلف است

س: می­گويد در دو نسخه آمده و غلط مصرّاً ديگر غلط است

ج: اما در مسند عبدالله ابن عباس نگاه کن،

س: بگذار الآن

ج: آنجا از کتاب مسند نقل کرده، به نسخه مسند اعتماد کرده همين چاپ قديم به هر حال اين يک

س: پسر و پدر تأثيری در نتيجه دارد، اين­که مال عبدالله باشد يا از خود احمد

ج: خب ديگر به احمد نمی­شود نسبت داد يعنی احمد اشکال داشته

س: نسبتش را بله

ج: دقت کرديد حديث کرده اما قبول نکرده،

س: خود آن چيزی که جزء حديث است حدثنا عبدالرزاق در مسند ابن عباس آمده

ج: آن وقت آقايان گفتند پس اين­که می­گوييد شما از مسند درست نيست اين مال عبدالله است ليکن توجه باز نکردند در مسند احمد در مسند عبدالله ابن عباس اين را دارد قال رسول­الله لاضرر و لاضرار

س: همين بدون هيچ مقدمه­ای

ج: اين را نديدند ديگر مقدمه هم درش ندارد عن ابن عباس قال رسول­الله لاضرر و لاضرار و اين سند صحيح است البته درش عکرمه عن ابن عباس است ليکن چون آنها عکرمه را قبول دارند عکرمه مثل داعشی­های زمان ما بود

س: مهدور الدم هم شد ديگر؟

ج: نه نه مهدور، می­گفت من اگر باشم می­روم می­کشم از

32: 15: 1

می­گويند پسر عبدالله ابن عباس طناب بهش می­بست که اين دروغ می­گويد برای بابا حالا به هر حال يک چيزی هم راجع انصافاً هم انصافش البته حالا درست باشد يا نه؟ انصافاً در قرن اول برای کشف سنت رسول­الله به عکرمه مراجعه می­کنند به حضرت سجاد مراجعه می­کنند درد است واقعاً دردی است در دنيای اسلام، حالا می­بينيد چه می­گويد اصلاً عکرمه زمان امام سجاد فوت کرده، به عکرمه­ای که اولاً ايشان عبد است اصلاً پدرش معلوم نيست از آفريقا آوردند فقط پيش ابن عباس بوده و می­گويند دروغ هم می­گفته پسر عبدالله گفته اين به پدرم دروغ می­گويد

س: به محيه پناهنده می­شود

ج: نه عبد بوده،

س: نه بعدش در آن قضيه چيز از جانش که می­ترسد فرار می­کند می­رود به طرف شام

ج: الآن نمی­دانم الآن در ذهنم

س: حالا من اشتباه شايد از من باشد

ج: آن وقت هم ازش نقل کردند که تفکر خوارجی داشته می­گفته ای کاش شمشيری دستم بود می­رفتم در کربلا هر کسی هست می­کشتم از آن هم مخفی يک چيز عجيب و غريب،

س: بعد به آن می­گويند و سراغ اين

ج: می­آيند سراغ اين، خب حضرت سجاد اصلاً اين بازی­ها چه است؟ اين اوضاع چه است شما درست کرديد؟ اصلاً من نمی­دانم واقعاً دنيای اسلام يک چيزی، البته

س: سيد مرتضی می­گويد

43: 16: 1

هم دارد

س: ابن ابی جهل هم داريم

ج: بله غير از اين است انصاف قصه آن پدر دارد انصاف قصه اين است در اين صحاح ست از همه­شان حتی بعضی­ها نوشتند نقل نکرده اما به نظرم کم دارد مسلم است، مسلم ازش کم نقل می­کند به خلاف بقيه مسلم از عکرمه خيلی کم نقل نمی­کند اما يک­جا ديدم که اصلاً نقل نمی­کند ازش، فکر می­کنم نقل کم دارد اشتباه نکرده نقل نمی­کند نه، حالا به هر حال پس اين حديث در مسند احمد هست در مسند عباده مشکل دارد در مسند ابن عباس مشکل، حالا چطور شده مرحوم شيخ الشريعه مسند عباس را نديده ابن عباس نمی­دانم اين آقايون محل کلام­شان انداختند رو مسند عباده اين راجع به اين­که آيا در مسند خود احمد هست يا نه؟ بله هست لاضرر و لاضرار هست در مسند عبدالله ابن عباس ازش صحيح است و اما در مسند عباده خوب دقت کنيد، اگر بياوريد متن حديث را از کتاب يا مسند يا زيادات عبدالله حالا ديگر وقت تمام است بخوانيم، بله بخوان عبارتش را

س: بله، حدثنا عبدالله حدثنا ابوکامل

ج: عبدالله پسری نه، خودش عبدالله مال حدثنا ابی

س: خب خود نسخه اين جوری شروع می­شود ديگر حدثنا عبدالله می­گويد حدثنا ابی درست نيست که در دوتا نسخه است باقی نسخه­ها نيست حدثنا ابوکامل جهتری حدثنا فضيل ابن سليمان حدثنا موسی ابن عقبه، عن اسحاق ابن يحيي ابن وليد ابن عبادة ابن صامت عن عباده

ج: ببينيد به چهار واسطه به عباده نوه پسر عباده است بخوانيد يک دفعه ديگر اسمش را اسحاق ابن

س: يحيي ابن الوليد ابن عبادة ابن صامت

ج: ببينيد اسحاق ابن يحيي ابن وليد ابن عباده يعنی نوه پسر عباده است آن وقت اين شخص از جدش نقل می­کند اشکال آقايون که ايشان جدش را نديده بعد بخوانيد عن جده

س: عن عباده قال من قضاء رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم

ج: اين حالا اشکال اگر کتب اهل سنت را نگاه کنيد اين­که اسحاق جدش را نديده اين اسحاق متوفای صد و سی و سه است تقريباً زمان امام صادق، ايشان جدش را نديده آن وقت جدش را نديده يعنی چه؟ يعنی کتابه، ما يکی از کتاب­های که داريم الآن پيش اهل سنت به عنوان احکام و سنت همين کتاب است کتاب عبادة ليکن اشکالش چه است؟ اشکالش اين است که اسحاق ايشان را نديده پس به نحو وجاده نقل کرده،

س: پس بحث معلوم است

ج: و لذا اشکال می­کنند اهل سنت قبول ندارند

س: کتاب را قبول ندارند

ج: آه، حالا می­خواهيد ميزان الاعتدال را بياوريد

س: اگر کتاب را قبول نکند اشکال حضرت امام

ج: آن وقت اين اسحاق ابن يحيي اين راوی اين زمان امام صادق بوده اين اسحاق ابن يحيي اين يک محموعه سنن و قضا، ان من قضاء رسول­الله سنن پيغمبر را نقل کرده از جدش عباده يا اصطلاحاً مرسل است يا يک کتابی بوده بهش رسيده مثل فرض کنيد اين کتاب عبدالله پسر عمرو عاص مثلاً حالا ترجمه اسحاق را بياوريد

س: تا بياورد عرضم اين است که حضرت امام معلوم شد اشکالش پس چه بوده؟ يعنی کتاب اگر درست باشد اشکال در عباده نيست پس آنهايي که ايراد گرفتند بر عباده،

ج: امام بيشتر اشکالش رو کتاب است وجاده می­شود

س: بله ديگر اگر کتاب

ج: اسحاق ابن يحيي را بياوريد به نظرم در کتب اربعه داشته باشد تهذيب الکمال دارد به نظرم دارد نه اين حديث را اين حديث را ندارد اما به نظرم کلاً دارد در کتب اربعه دارد،

س: اسحاق ابن يحيي ابن

ج: پيدا شد؟

س: حاج آقا يک سه چهار تا لب تاب بگيرد بگذارد اين­جا

ج: بله آقا؟

س: بايد چندتا لب تاب باشد تا اين­که

س: هر يکی سراغ يک منبعی برود

س: آن بلدش هم بايد باشد که صحيح

س: نه ديگر اين نرم افزارها را اگر طلبه نداشته باشد که کلاً معطل است

س: بله

س: تازه اخيراً دارند يک

ج: راجع به رجال مستقلاً ندارد

س: در ميزان الاعتدال، خواستيد فرموديد بياورم

ج: اول ميزان الاعتدال

س: اسحاق ابن يحيي قاف نوشته

ج: قاف يعنی ابن ماجه، بعد از می­گويم صحاح ست در ذهنم

س: قزوينی بله قاف قزوينی

ج: قزوينی گفتم در ذهنم اين طور بود خيلی وقت است حالا در اسانيد اهل سنت هم ديگر حالا ما خيلی تخصص نداريم ديگر حالا اما در ذهنم بود در کتب اربعه دارد، در صحاح ست دارد اما نه اين حديث را اين هم احتمالاً در زيادات عبدالله باشد بله؟

س: می­گويد که عن عمهم يا عمهم عبادة ابن صامت قال ابن عدی عامة احاديثه غير محفوظه و هو اسحاق ابن حيي ابن اخ عبادة ابن صامت کذا سماه ابن التوزيع و ففی سنن ابن ماجه اسحاق ابن يحيي ابن الوليد ابن عبادة ابن صامت

ج: همينی که در

س: عن عباده و لم يدرکه

ج: و لم يدرکه عن عباده و لم، شايد هم اگر اين باشد از همين قضاء النبی باشد

س: سنن ابن ماجه

ج: شايد حالا برگرديد قضاء النبی از مسند احمد بياوريد انصافاً هم روايت قشنگی است حقاً يقال يک روايتی مضمونش خيلی قشنگ است يعنی مضمون اين روايت اين­ها جزو مصادری بوده که بعدها سنن النبی را از روش نوشتند، البته اين کتاب مشهور نبوده اين سنن اسحاق يعنی سنن عباده خيلی مشهور نبوده بخوانيد

س: قضی من قضاء رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم ان المعدن جبار

ج: جبار يعنی اگر افتاد در چيزی به اصطلاح انسان تلف شد يعنی خونش هدر است يعنی چيز ندارد ضمان ندارد دوم

س: و البئر جبار و العجماء جرحها جبار،

ج: عجماء حيوانات چهار پا به اصطلاح

س: بله و قضی، بعد ايشان يک توضيح اين­جا آورده که ظاهراً از راوی باشد و العجماء البهيمه

8: 23: 1

و غيرها و الجبات هو هدر الذی لايغرم و قضی فی الرکاز الخمس

ج: الرِکاز الخمس اين هم جزء قضاء مسلم است خيلی روايت دارد اهل سنت زياد دارد

س: و قضی ان

ج: رکاز يعنی ثبات، ثابت، آن وقت دوتا احتمال دادند مثلاً مدنی­ها گفتند رکاز يعنی کلمه مرکز هم از رکاز است يعنی معدن چون ثابت است آنها گفتند نه مراد چيز است گنج است که مثلاً ثابت بوده، ما هم احتمال داديم که شايد ائمه هم عليهم السلام خمس غنائم را از اين گرفتند يعنی مقداری از غنيمت که در طی درآمد شما در طی يک سال ماند اين هم رکاز است اين مصادق رکاز حساب می­شود شرحش موکول الی الفقه حالا فعلاً و فی الرکاز الخمس

س: بله و قضی از اين­جا به بعد اين دوتا فراز است و قضی ان تمر النخل لمن عبرها الا ان يشترط

المبتاع و قضی ان

ج: عبرها يعنی به اصطلاح گرد افشانی، تعبير تعبير از عبره است به اصطلاح سوزن مثل سوزن زدن

س: بعد هم و قضی ان مال المملوک لمن باعه الا ان يشترط المبتاع

ج: بله اگر کسی فروخت مملومت را اموال مملوک مال فروشنده است به مشتری منتقل نمی­شود مگر با شرط،

س: اين دوتا فقره همانهای است که در سنن ابن ماجه آمده با يک اختلاف لفظ کوچک

ج: پس همين را آورده از

س: اين دوتايش آمده و قضی ان الولد للفراش و للعاهر الحجر،

ج: اين­که جزو قضای معروف است

س: و قضی بالشفعه بين

ج: البته اين سال هشتم است قضاء تاريخش سال هشتم سال فتح مکه است بخوانيد

س: الآن گفتيد بخوانيم

ج: بفرماييد

س: و قضی بالشفعه بين الشرکاء فی الارضين و الدور و قضی لحمل ابن مالک الهدری بميراثه

ج: لحَمَل

س: لحَمَل ببخشيد لحَمَل ابن مالک الهدری بميراثه عن امرأته التی قتلتها الاخری و قضی فی الجنين

ج: و قضی فی الجنين الغره

س: بغرة عبد او امه

ج: غره يعنی بچه کوچک، اوائل کوچک بچه بچه

س: کلاً فورثها بعلها و بنوها و کان له من امرتيه کلتيهما ولد

ج: يک شرحی می­دهد که از مال آن قصه که حالا خب می­گفت لايحل و لا کذا فدمه يطل که پيغمبر فرمود نه نه حرّه حمل بفرماييد

س: بعد اينجا يک اضافه­ای می­آورد که ابوالقاتل گفته يا رسول­الله کيف اغرم حالا اين­جا جواب می­دهد و قضی فی الرحَبه تکون

ج: فی الرحبه

س: حالا در اين ضبط کرده رحَبه ضبط کرده و ان تکون بين الطريق ثم يريد اهلها البنيان فيها فقضی ان يترک للطريق فيها سبع ازرع که اين را در مسند ابن عباس هم بود جدا

ج: يعنی راه را اگر کسی خواست بسازد رحبه الآن می­گويم آن فضای که هست فضای باز کسی خواست بسازد هفت زراع سه متر و نيم بايد برای راه بگذارد حق راه محفوظ است سبعه ازرع سه متر و نيم، سه متر و نيم بايد راه باشد بقيه­اش را می­خواهد بسازد بفرماييد

س: و کان تلک الطريق تسمی الميتا و قضی فی النخلة او النخلتين او الثلاث فيختلفون فی عقوق ذلک فقضی ان لکل نخلة من اولئک مبلغ جريدتها

ج: همينی که من گفتم به اندازه سايه خود يعنی آن آخرين برگها را نگاه بکنند تا آنجا و بعدش

س: و قضی فی شرب النخل من السيل ان الاعلی يشرب قبل الاسفل

ج: اين سيل محذور بوده که اين به اصطلاح آب می­آمده، آب نهرهای به حساب بهاره بوده که مقطوع می­شده آن وقت اينها مثلاً يک عده بالا بودند يک عده بعد بودند همين جوری از اين آب پيغمبر فرمودند راهش اين است که بگذاريد اول بيايد تا آب برسد به شراک نحل بعد آب را ببندد اين ديگر زمين را ببندد برسد به آب دومی، هر زمينی به اندازه مثلاً يک وجب استفاده کند آب تا يک وجب رسيد حالا اين هم اختلاف دارند که اصلاً کيفيت تصوير و جمعش چطور است باشد بفرماييد؟

س:

21: 27: 1

الی الکعبين ثم يرسل الماء الی

ج: کعبين هم در اينجا مراد همان به اصطلاح قوزک پاست تا اندازه­ای حدود مثلاً يک چهار انگشت پنج انگشت که رسيد آب در اين ول می­کنی آب بالا را، ول می­کند در باغچه تا چهار انگشت بعد آب را ببنديم بدهيم باغچه­ بعدی، آن هم تا چهار انگشت بعد ببنديد بدهيد تا چهار بله

س: و قضی ان المرئة لاتعطی من مالها شيئاً الا باذن زوجها و قضی للجدتين من الميراث بالسدس بينهما بالسواء و قضی ان من اعتق شرکاً فی مملوک فعليه

س: شَرَکاً بايد

ج: نه شرک نيست شقصاً شقص بايد آنی که در روايت معروف شقص است سهمی که از عبد دارد مثلاً يک تکه از عبد مال آن است

س: و عليه جواز عتقه ان کان له مال و قضی ان لاضرر و لاضرار

ج: ببينيد و قضی ان لا، آن قضی بالشفعه چقدر فاصله است

س: بله تا اين­جا

ج: تا اينجا آن وقت در روايات شيعه عن الصادق ان رسول­الله قضی بالشفعه و قال لاضرر و لاضرار بهم چسپيده شده

س: اين ديگر تقطيع واقعاً

ج: خيلی

س: بله اين ديگر

ج: اين را شيخ الشريعه ملتفت شده

س: چون مراجعه کرده به اهل سنت

ج: چون مراجعه يک، دو شيخ الشريعه آمده يک کار ديگر هم کرده اين تکه تکه روايت که حدود بيست و يک، بيست و دو قسمت است تکه­تکه­هايش را در روايات ما پيدا کرده حدود شانزده قسمتش در روايات ما موجود است و همه هم دارای سند واحد محمد ابن عبدالله هلال بياوريد همين روايت قضی بالشفعه و قال محمد ابن الحسين ابن ابی الخطاب عن محمد ابن عبدالله ابن هلال عن به نظرم ابراهيم ابن سليمان عن الصادق عليه السلام قال قضی رسول اين يکی يکی اينها را شانزده­تا را آورده

س: شانزده­تا سندش يکی است

ج: يکی است

س: يکی است بله

ج: اين اسمش را ما گذاشتيم تقطيع فهرستی، ايشان ملتفت شده و ايشان فهميده گفته سند يکی است ما يک نکته ديگر هم در بحث سند اشاره کرديم يک وقتی که محمد ابن حسين واقعاً فوق العاده است گاهی چيزهايي نقل کرده کس ديگر نقل نکرده اين را تمام اين را، يعنی حدود شانزده­تايش را کس ديگر نقل نکرده، اين را تمام اين را يعنی حدود شانزده­تايش را يا پانزده يا شانزده نقل کرده با سند واحد

س: اين کافی را آورده جلد پنج صفحه دويست و هشتاد

س: سندش هم معتبر است

ج: نه اشکال دارد خالی از اشکال نيست بله بفرماييد

س: محمد ابن يحيي عن محمد ابن الحسين

ج: ببنيد محمد ابن الحسين

س: عن محمد ابن عبدالله ابن هلال

ج: عبدالله ابن هلال در کتاب نجاشی آمده هليل اگر هلال بگرديد پيدا نمی­کنيد، عبدالله ابن هليل است

س: بله

ج: بله، ببخشيد من اشتباه کردم گفتم ابراهيم ابن سليمان اشتباه کردم عقبة ابن خالد، تمام آن پانزده قسمت همين سند است روشن شد يعنی انصافاً ما افاده صحيح، يعنی به عبارت اخری امام صادق اين کلام اسحاق ابن يحيي را تأييد کردند ليکن مشکل اين است که اينها توثيق واضح ندارند، اين محمد ابن عبدالله ابن هلال به نظرم پدرش توثيق دارد خودش ندارد يا خودش دارد يا خودش دارد پدر، يکی­شان و آن عقبة ابن خالد هم مشکل دارد اين سند واحدی است و اهل سنت آن سندی هم که اهل سنت نقل می­کند از اسحاق آن هم زمان امام صادق وفات پيدا کرده اين هم خيلی عجيب است آن صد و چهل و سه به نظرم خود اين اسحاق صد و سی و سه، حالا چطور شده امام صادق به عنوان تقيه نقل کردند چه شده ما نمی­فهميم؟ ليکن عرض کردم يک وقتی شايد در همين بحث­ها بود محمد ابن الحسين دارای يک، مطالبی را نقل کرده که کس غير از ايشان نقل نکرده که کسی غير از ايشان نقل نکرده منحصر در ايشان است يکش اين است

س: ببخشيد در کافی يک تکه ديگرش که آمده اين طوری است علی ابن ابراهيم عن ابيه عن

30: 31: 1

عن السکونی عن ابی عبدالله عليه السلام قال قضی رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم فی جنين الهلاليه حيث رميت فی الحجر فالقتم فی بطنها

ج: بله می­دانم اين آمده چون عرض کردم، سکونی از روايات سنی هم نقل می­کند اما اينی که با متن است و خيلی تشابه با متن به اصطلاح مسند دارد اما تطابق کلی ندارد

س: اين هم مشابه متن مسند

ج: می­دانم

س: غرة

ج: غرة عبد اين هم هست قبول است اما آنی که ما الآن داريم که می­خورد به متن عبادة ابن صامت، محمد ابن عبدالله ابن هلال عن عقبة ابن خالد عن ابی عبدالله الآن شما ملاحظه کنيد قضی بالشفعه

س: دوجا که در کافی هست اولش بحث شفعه بود که فرموديد دومش بحث مشارق النخل است که اينجا باز لاضرر و لاضرار دارد

ج: و قضی فی مشارب النخل

س: باز تهش دارد و قال لاضرر و لاضرار

ج: در صورتی که اينها از هم فاصله داشتند در آن نقل اصلی پس اين، مگر اين­که بگوييم امام صادق اصلاً عمداً آوردند که بگويند نسخه صحيح اين است مگر اين طور بگوييم و الا اين نسخه که الآن ما از مسند احمد داريم که اين حديث را کامل آورده بين اينها فاصله دارد اين را ما اسمش را گذاشتيم تقطيع فهرستی و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين. خسته شدم خيلی اما اگر ثابت بشود کار

52: 32: 1

چون اين مسأله تمسک به لاضرر در احکام يک حديثه است ديگر اين، روشن شد آقايان راهش را اين گرفتند.